



حوزه علمیه قم  
مرکز تخصصی مهدویت

## درس خارج کلام

# بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

جلسات ۴۴ تا ۵۲

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور (۳)

(نقش زنان در زمان ظهور)

استاد: آیه الله طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۵-۱۳۹۴

۱۵. انیسه دختر عدی

ایشان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پسرم عبدالله در جنگ بدر شرکت داشت و در روز احد کشته شد، به من اجازه می‌دهید بدن او را نزد خود در مدینه بیاورم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه دادند. ایشان هم فرزندش را به همراه شهید دیگری به نام مجدر بن زیاد به مدینه آورد.

مواردی که ذکر شد نمونه‌ای از کارها و نقش‌های زنان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که اختصاص به مداوا نداشت و در زمان امام زمان علیه السلام نیز چنین خواهد بود.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### فهرست مطالب

جلسه چهل و چهارم - ۹۴/۱۲/۱	۳
جلسه چهل و پنجم - ۹۴/۱۲/۲	۱۲
جلسه چهل و ششم - ۹۴/۱۲/۸	۱۷
جلسه چهل و هفتم - ۹۴/۱۲/۹	۲۲
جلسه چهل و هشتم - ۹۴/۱۲/۱۰	۳۳
جلسه چهل و نهم - ۹۴/۱۲/۱۱	۴۳
جلسه پنجاهم - ۹۴/۱۲/۱۲	۵۰
جلسه پنجاه و یکم - ۹۴/۱۲/۱۵	۵۸
جلسه پنجاه و دوم - ۹۴/۱۲/۱۶	۶۸

### ۱۲. ام سنان اسلمیه

زمانی که پیامبر اکرم ﷺ به طرف خیبر حرکت کردند به ایشان عرض کرد که من دوست دارم برای مداوای مجروحین و بیماران و حفظ وسائل و آب آوردن همراه شما بیایم، پیامبر اکرم ﷺ هم موافقت کردند و فرمودند: با همسر من (ام سلمه) باش.<sup>۱</sup>

### ۱۳. ام سلیط

خلیفه دوم می‌گوید: مشک‌ها را پر آب می‌کرد و بر روی دوش خود به جبهه می‌آورد و ابزار همراه ما را تعمیر می‌کرد.<sup>۲</sup>

### ۱۴. نسبه

ایشان به همراه شوهر و دو فرزندش در جنگ احد شرکت کردند و چند مسئولیت داشت: آب رسانی به جبهه، رساندن آب به مجروحین، در جنگ احد وقتی بسیاری فرار کردند او ایستاد و ۱۲ ضربه خورد و فرزندان او به شهادت رسیدند.<sup>۳</sup>

نقل شده که ایشان دید مدعیان خلافت فرار می‌کنند به آن‌ها گفت: لااقل سلاحتان را بگذارید و بروید. اسلحه‌ها را می‌انداختند و فرار می‌کردند ولی ایشان تا آخر ایستاد.

۱. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۴۱۰

۲. بخاری، ج ۱۲، ص ۱۵۳

۳. واقدی، ج

## ۷. ام زیاد

ایشان جزء همان شش زنی بود که به خیبر برای معالجه مجروحین رفتند.

## ۸. امیة بنت قیس

ایشان پس از هجرت پیامبر اکرم ﷺ مسلمان شد. می‌گوید: ما با جمعی از زنان قبیله‌ی غفار نزد پیامبر اکرم آمدیم و گفتیم: می‌خواهیم همراه شما برای معالجه مجروحین به جبهه بیائیم و آنچه بتوانیم انجام دهیم. پیامبر اکرم ﷺ خوشحال شدند و با شرکت آنان در جبهه موافقت کردند.<sup>۱</sup>

## ۹. لیلای غفاریه

می‌گوید: همیشه با پیامبر اکرم ﷺ برای مداوای مجروحین به جبهه می‌رفتم.

## ۱۰. ام سلیم

ایشان وظیفه آب رسانی به نیروها را در جنگ احد داشت و در جنگ حنین هم با اینکه حامله بود شرکت کرد.<sup>۲</sup>

## ۱۱. معاذه غفاریه

کار ایشان معالجه‌ی مجروحین و بیماران بود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۰۵

<sup>۲</sup> طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۲۵

<sup>۳</sup> اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۶

## جلسه چهل و چهارم - ۹۴/۱۲/۱

### نقش زنان در زمان ظهور امام زمان ﷺ

#### مقدمه

آیا زنان در بین لشکر امام زمان ﷺ هستند؟ آیا در بین آن سید و اندی هستند؟ در ارتباط با حضور زنان در دوران ظهور هم روایات از اهل سنت است و هم روایات از شیعه است. روایت اهل سنت همان روایتی بود که طبرانی نقل می‌کند که همراه آن ۳۱۳ نفر زنان هم هستند. روایاتی که از شیعه است دو روایت است، یک روایت عیاشی است که از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که ۵۰ زن در ضمن آن عدد هستند و یکی از امام صادق ﷺ است.

از نظر سند این روایات مشکل دارد. ظاهراً تمام تفسیر عیاشی بدون سند است، مستسخان اسناد کتاب را حذف کردند؛ لذا به این روایت نمی‌توان استناد کرد؛ مگر اینکه بگوئیم چون با مسلمات ما تعارض ندارد بپذیریم. ولی پذیرفتن حدیث غیر از نسبت دادن آن به امام است.

روایت سوم از امام صادق ﷺ در کتاب دلائل الامامه طبری (شیعی) نقل شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دلائل الإمامة، ص ۴۸۴

روایت هفتم

الف) متن روایت<sup>۱</sup>

وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ صَالِحٍ النَّخَعِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: يُكْرَهُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام ثَلَاثَ عَشْرَةَ امْرَأَةً.

قُلْتُ: وَ مَا يَصْنَعُ بِهِنَّ؟

قَالَ: يُدَاوِينَ الْجَرْحَى، وَيَقُومُونَ عَلَى الْمَرْضَى، كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

قُلْتُ: فَسَمَّيْنَنِي لِي.

فَقَالَ: الْقَتَوَاءُ بِنْتُ رُسَيْدٍ، وَ أُمُّ أَيْمَنَ، وَ حَبَابَةُ الْوَالِيَّةِ، وَ سَمِيَّةُ أُمُّ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، وَ زَبِيدَةُ، وَ أُمُّ خَالِدِ الْأَحْمَسِيِّ، وَ أُمُّ سَعِيدِ الْحَنْفِيَّةِ، وَ صُبَّانَةُ الْمَاشِطَةِ، وَ أُمُّ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ.

ترجمه روایت

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: ۱۳ زن همراه امام زمان عليه السلام هستند.

به امام گفتم آن‌ها در هنگام ظهور چه کاری انجام می‌دند؟

فرمودند: مجروحین جنگ را معالجه می‌کنند و جمع و پرستاری می‌نمایند؛

<sup>۱</sup> معجم الاوسط، طبرانی

بود<sup>۱</sup>

۳. ام ایبه

یکی از شش زنی بود که داوطلبانه به خیبر آمدند. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از او سؤال کردند که برای چه آمدید و به اجازه چه کسی آمدید؟ ام ایبه وقتی آثار ناراحتی را در چهره‌ی پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دید عليه السلام گفت: ما مقداری دارو از مدینه آوردیم و می‌خواهیم مجروحین را معالجه کنیم. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به آن‌ها اجازه داد و کار آن‌ها در جبهه معالجه‌ی مجروحین و آشپزی بود.<sup>۲</sup>

۴. ام ایمن

در همه‌ی جنگ‌ها شرکت می‌کرد و کار او معالجه مجروحین بود.

۵. حمّنه

ایشان در جبهه‌ها شرکت می‌کرد و مسئولیت او رساندن آب به مجروحین و مداوای آن‌ها بود و شوهر و برادر و دایی او در جنگ شهید شد.<sup>۳</sup>

۶. ربیعه بنت المعوذ

ایشان معالجه‌ی مجروحین به عهده‌اش بود و گاهی هم مجروحان را به نقطه امن جابجا می‌کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> واقدی، ج ۱، ص ۲۷۰

<sup>۲</sup> اصابه ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۴۳۳

<sup>۳</sup> طبقات ابن سعد

<sup>۴</sup> اسد الغابة ج ۵، ص ۴۵۱

## جلسه پنجاه و دوم - ۹۴/۱۲/۱۶

روایت امام صادق علیه السلام بیانگر دو مطلب بود یکی حضور ۱۳ زن در بین یاران امام زمان علیه السلام که نه نفر از آنها را نام بردند و ما آنها را بررسی کردیم. مطلب دوم در مورد نقش آن زنان بود که امام صادق علیه السلام فرمودند که نقش آنها مداوای مجروحان است؛ همچنان که زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود. ما به بررسی نقش زنان در زمان ظهور با توجه به نقش زنان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پردازیم.

### بررسی نقش زنان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

#### ۱. حضرت فاطمه علیها السلام

محمد بن مسلمه<sup>۱</sup> می گوید: عده‌ای در جنگ احد به دنبال آب رفتند، ۱۴ زن مأموریت داشتند که بروند آب پیدا کنند و حضرت زهرا علیها السلام هم همراه آن‌ها بود.<sup>۲</sup>

#### ۲. ام عطیه

ام عطیه در هفت غزوه شرکت کرده است و یکی از کارهای او معالجه مجروحین بود.<sup>۳</sup> او می گوید: یکی از وظائف من نگهداری و وسایل رزمندگان

<sup>۱</sup> ایشان کسی است که حکام مدینه اگر کسی را می‌خواستند ترور کنند او را یا خالد بن ولید را یا هر دو را می‌فرستادند.

<sup>۲</sup> مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۴۰

<sup>۳</sup> مسند ابو عوانه، ج ۴، ص ۳۳۱

همچنان که زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین طور بود.

گفتم: آنها را نام می‌برید؟

فرمودند: فتواء دختر رشید، ام ایمن، حبابه‌ی والیه، سمیه مادر عمار یاسر، زبیده (همسر هارون)، ام خالد احمسیه ام سعید حنفیه، صبانه ماشطه (آرایشگر در کاخ فرعون بود)، ام خالد جهنیه

### ب) منابع روایت

۱. دلائل الامامه، مرحوم طبری، ص ۴۸۴

۲. اثبات الهداء، مرحوم حر عاملی، ج ۳، ص ۷۵

۳. معجم الاحادیث المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۵۸

### ج) بررسی سند روایت

وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ صَالِحِ النَّخَعِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِمْرَانَ، عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ

#### ۱. ابو عبدالله:

مرحوم طبری می‌فرماید که ابو عبدالله به من خبر داد اما مشخص نمی‌کند که او چه کسی است ولی به قرینه اینکه در اوائل کتاب روایاتی از ابو عبدالله نقل می‌کند و در آنجا ایشان را چنین معرفی می‌کند: حسین ابن احمد ابن محمد ابن حبیب

از ایشان نامی در کتب رجالی نیست تنها فرزند برومند مرحوم مامقانی می‌-

فرماید:

کونه من المشايخ و يروى عنه الثقات يرجح كونه حسنا

ایشان جزء مشایخ و اساتید است و کسانی که ثقه هستند (مانند خود مرحوم طبری) از ایشان روایت نقل می‌کنند، از این دو می‌توان حسن ایشان را استفاده کرد که امامی ممدوح است اگر نگوئیم که او ثقه است پس در صورتی که مبنای فرزند مرحوم مامقانی را بپذیریم ایشان حسن است. در غیر این صورت توثیق خاص ندارد.

۲. ابو محمد هارون بن موسی

نظر مرحوم خوئی<sup>۱</sup>

قال النجاشی<sup>۲</sup>: هارون بن موسی بن أحمد بن سعید (بن سعید) أبو محمد التلعکبری، من بنی شیبان، کان وجهاً فی أصحابنا ثقة، معتمداً لا یطعن علیه، له کتب منها: کتاب الجوامع فی علوم الدین، کنت أحضر فی داره مع ابنه أبی جعفر و الناس یقرءون علیه .

و عده الشیخ فی رجاله فیمن لم یرو عنهم ع (۱) قائلاً: هارون بن موسی التلعکبری، یکنی أبا محمد، جلیل القدر عظیم المنزلة، واسع الروایة، عديم النظير، ثقة .

روی جمیع الأصول و المصنفات، مات سنة خمس و ثمانین و ثلاثمائة أخیرنا

<sup>۱</sup> معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۳۵

<sup>۲</sup> رجال نجاشی، ص ۴۳۹

عمار که شما بهشتی هستید.

وقتی هم که ابو جهل مادر عمار را با آن وضع به شهادت رساند، عمار به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا ببینید با ما چه کردند و مادرم را چگونه کشتند. در جنگ بدر ابو جهل به هلاکت رسید. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خداوند قاتل مادرت را کشت.

در کتاب استیعاب به نقل از مجاهد آمده است که چند نفر اسلام را اظهار کردند. نام بعضی از خلفا، بلال، خباب، سهیل، عمار و سمیه را می‌برد. سپس می‌گوید: به پیامبر اکرم ﷺ به خاطر حمایت حضرت ابوطالب از ایشان کسی نمی‌توانست متعرض شود و خلفا نیز اقوامی داشتند که نمی‌گذاشتند به آن‌ها تعرض شود.

اما دیگران را کنار قریش دستگیر کردند و لباس‌های آهنی پوشانده سپس آن‌ها را در آفتاب داغ خورشید مکه ظاهر می‌کردند که دیگر تحمل آن را نداشتند، بعضی تسلیم می‌شدند اما ابو جهل آمد و شروع به ناسزا گوئی به بلال و پس از او به سمیه کرد پس نیزه را در قلب او کرد پس ایشان رحلت کرد.

یک چنین زنی با چنین سابقه‌ای که جزء اولین اسلام آوردگان و کسانی که ایمان خود را علنی کرد و مقاومت کرد و جزء اولین شهدای در راه اسلام قرار گرفت، شایستگی این را دارد که رجعت کرده و در رکاب امام عصر ﷺ باشد.

نهم) ام خالد جهیه

نام ایشان تنها در این روایت آمده است و مطلبی در مورد ایشان نیافتیم.

هشتم) سمیه مادر عمار

وَ أَقُولُ قَالَ فِي الْمُنْتَقَى<sup>۱</sup>، فِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ مِنْ نُبُوتِهِ ص تُوْفِيَتْ سُمَيَّةُ بِنْتُ حَبَاطٍ مَوْلَاةُ أَبِي حُدَيْفَةَ بْنِ الْمُغِيرَةَ وَ هِيَ أُمُّ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَسْلَمَتْ بِمَكَّةَ قَدِيمًا وَ كَانَتْ مِمَّنْ تُعَذِّبُ فِي اللَّهِ لِتَرْجِعَ عَنْ دِينِهَا فَلَمْ تَفْعَلْ فَمَرَّ بِهَا أَبُو جَهْلٍ فَطَعَنَهَا فِي قَلْبِهَا فَمَاتَتْ وَ كَانَتْ عَجُوزًا كَبِيرَةً فَهِيَ أَوْلُ شَهِيدَةٍ فِي الْإِسْلَامِ

سمیه بنت حباط ظاهرا کنیز بوده، اسیر می شوند و مولای او ابی حذیفه ابن مغیره بوده است. ایشان در مکه جزء اولین اسلام آوردگان می باشد. بسیار ایشان را به جهت ایمان به خدا شکنجه دادند تا از دین خود برگردد اما چنین نکرد پس گذر ابو جهل به او افتاد پس با نیزه در قلب او زد پس رحلت کرد در حالی که پیر بود پس او اولین زن شهید در راه اسلام بود.

رَوَاهُ<sup>۲</sup> الْبُخَارِيُّ فِي الصَّحِيحِ عَنِ الْخَمَيْدِيِّ وَ أَخْرَجَاهُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ وَ حَدَّثَنَا الْحَافِظُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مَرَّ بِعَمَّارٍ وَ أَهْلِهِ وَ هُمْ يُعَذِّبُونَ فِي اللَّهِ فَقَالَ أَبْشِرُوا آلَ عَمَّارٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ.

گذر پیامبر اکرم ﷺ به عمار و خانواده‌ی او افتاد در حالی که آن‌ها را به جهت ایمان به خدا شکنجه می دادند پس فرمودند: بشارت باد بر شما ای آل

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱

<sup>۲</sup> بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۰

عنه جماعة من أصحابنا .

روی عن أبي علي محمد بن همام بن سهيل و روى عنه جعفر بن محمد بن قولويه، كامل الزيارات: الباب (۷۵) فيمن اغتسل في الفرات و زار الحسين ع، الحديث ۵.

مرحوم خوئی کلام مرحوم نجاشی و شیخ طوسی را می آورد که هر دو او را توثیق کرده اند و بیان می کند که ایشان در سند کامل الزیارات می باشد. پس مرحوم خوئی ایشان را توثیق می کند.

نظر مرحوم نجاشی:

من بنی شیبیان. کان وجهها فی أصحابنا ثقة معتمدا لا یطعن علیه. له کتب منها: کتاب الجوامع فی علوم الدین. کنت أحضر فی داره مع ابنه أبا جعفر و الناس یقرءون علیه.

هارون بن موسی از بنی شیبیان چهره‌ای در بین اصحاب ما بود و ایشان ثقه و مورد اعتماد و هیچ طعنی در مورد ایشان نیست. به نظر ما کلمه وجه یکی از مراتب عالیه توثیق است.

۳. ابو علی محمد بن همام

قبلا در مورد ایشان بحث شد. در وثاقت ایشان هیچ شکی نیست.

۴. ابراهیم ابن صالح نخعی

ایشان هم مهمل است.

## ۵. محمد بن عمران

ایشان بین ضعیف و مجهول و ثقه مشترک است.

## ۶. مفضل بن عمر

ایشان در کتب اربعه بیش از ۱۱۰ روایت دارد ولی ایشان مورد تأمل و بحث قرار گرفته است.

### نظر مرحوم نجاشی<sup>۱</sup>:

و قيل أبو محمد الجعفی كوفي فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به. و قيل إنه كان خطيباً. و قد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها. و إنما ذكرنا [ه] للشرط الذي قدمناه

گفته شده که او کوفی است و مشکل اعتقادی دارد و روایات او مضطرب است و به ایشان اعتنائی نمی‌شود و گفته شده که او خطابی است (اعتقاد به ربوبیت یا نبوت دیگران داشت). تألیفات زیادی برای او ذکر شده که بر آنها اعتمادی نیست.

### نظر ابن غضائری:

ضعيف متهافت مرتفع القول خطابي و قد زيد عليه شيء كثير و حمل الغلاة في حديثه حملا عظيما و لا يجوز أن يكتب حديثه  
ایشان ضعیف، غالی و خطابی است و چیزهایی را هم به او نسبت داده‌اند،

<sup>۱</sup> رجال نجشی، ص ۴۱۶

جناب داخل شدم پس چون توقّف و ماندم نزد آن حضرت طول کشید مکاری فریاد زد و گفت: خدا سلامتت بدارد، ما را اینجا حبس کردی و نگاه داشتی!

حضرت ابو عبد الله عليه السلام به من فرمودند: گویا ای امّ سعید کسی انتظار تو را می‌کشد؟

عرض کردم: بلی فدایت شوم، من قاطری را کرایه کرده تا بر آن سوار شده و به زیارت قبور شهداء روم منتهی به خودم گفتم: کسی شایسته‌تر از جعفر محمد عليه السلام نیست که ابتدا نزد او بروم.

امّ سعید می‌گوید: امام عليه السلام فرمودند: ای امّ سعید: چه چیز تو را از زیارت قبر حضرت سید الشهداء عليه السلام بازداشت؟! ام سعید می‌گوید: انتظار داشتم آن حضرت من را بر قبر علی بن ابی طالب عليه السلام راهنمایی کنند، پس محضرشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد سید الشهداء کیست؟

حضرت فرمودند: حسین فرزند فاطمه عليها السلام، ای ام سعید کسی که با بصیرت و رغبت و میل به زیارتش رود برای او یک حج و یک عمره قبول شده منظور می‌کنند و فلان و فلان فضیلت برایش می‌باشد.

از این چهار روایت جلالت و ولایتمداری ایشان استفاده می‌شود و نرفتن او به زیارت سید الشهداء شاید به خاطر خوفی بوده که از حکام وقت داشته است. و ایشان یکی از رجعت‌کنندگان می‌باشد.



حَدَّثَنِي أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَارِثِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أُمِّ سَعِيدٍ الْأَحْمَسِيَّةِ قَالَتْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ فَأَكْتَرَيْتُ الْبُعْلَ أَوْ الْبُعْلَةَ لِأَزُورَ عَلَيْهِ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ قَالَتْ قُلْتُ مَا أَحَدٌ أَحَقُّ أَنْ أَبْدَأَ بِهِ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَتْ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَأَبْطَأْتُ فَصَاحَ بِي الْمَكَارِيُّ حَبْسَتَيْنَا عَافَاكَ اللَّهُ فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَانَ إِنْسَانًا يَسْتَعْجِلُكَ يَا أُمَّ سَعِيدٍ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَكْتَرَيْتُ بَعْلًا لِأَزُورَ عَلَيْهِ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فَقُلْتُ مَا آتَى أَحَدًا أَحَقَّ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَتْ فَقَالَ يَا أُمَّ سَعِيدٍ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ أَنْ تَأْتِيَ قَبْرَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ قَالَتْ فَطَمَعْتُ أَنْ يَدُلَّنِي عَلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقُلْتُ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ مَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ - قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع يَا أُمَّ سَعِيدٍ مَنْ آتَاهُ بِبَصِيرَةٍ وَ رَغْبَةٍ فِيهِ كَانَ لَهُ حِجَّةٌ [حِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ وَ عُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ] - وَ عُمْرَةٌ مَبْرُورَةٌ وَ كَانَ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ هَكَذَا وَ هَكَذَا.

پدرم و محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری جملگی از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از عبد الله بن قاسم حارثی، از عبد الله بن سنان از ام سَعِيدِ احْمَسِيَّةِ نقل کرده‌اند که وی گفت: داخل مدینه شده پس قاطری کرایه کردم تا بر آن سوار شده و به زیارت قبور شهداء روم. وی می‌گوید: پیش خود گفتم: احدی شایسته‌تر از جعفر بن محمد عليه السلام به این نیست که ابتداء زیارتش کرده و سپس به زیارت اهل قبور بروم لذا بر آن

مرجع غلات بود و نقل روایت از ایشان جایز نیست.

نظر شیخ مفید رحمته الله:

و قد عده الشيخ المفيد من خاصة أبي عبد الله ع و بطانته، و ثقاته، الفقهاء الصالحين ممن روى النص بالإمامة من أبي عبد الله ع على ابنه أبي الحسن موسى ع، الإرشاد: باب ذكر الإمام القائم بعد أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق (فصل في النص عليه، بالإمامة من أبيه ع و عده الشيخ من الممدوحين.

در مقابل شیخ مفید او را جزء خواص امام صادق عليه السلام شمرده است، و جزء ثقات و فقهای صالحی که نص بر امامت ائمه تا حضرت مهدی عليه السلام دارد.

نظر مرحوم خوئی<sup>۱</sup>

و یکنفی فی جلالة المفضل تخصیص الإمام الصادق ع إياه بكتابه المعروف بتوحيد المفضل: و هو الذى سماه النجاشى بكتاب فكر و فى ذلك دلالة واضحة على أن المفضل كان من خواص أصحابه و مورد عنايته .

أضف إلى ذلك ما تقدم من توثيق ابن قولويه و الشيخ المفيد إياه صريحا و من عد الشيخ إياه من السفراء الممدوحين و أما ما ذكره النجاشى من أنه كان فاسد المذهب، مضطرب الرواية، لا يعبا به .

و قد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها ففیه تفصیل.

أما قوله فهو فاسد المذهب، فيعارضه ما تقدم من الشيخ المفيد من عده من الفقهاء الصالحين و من خاصة أبي عبد الله ع و بطانته .

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۳۰۴

و لا يسعنا إلا ترجيح كلام الشيخ المفيد على كلام النجاشي من جهة معاضدته بما تقدم من الروايات التي لا يبعد دعوى التبادر الإجمالی فيها .  
و أما قوله: مضطرب الرواية فهو إن صح لا يكشف عن عدم الوثاقه، كما تقدم بيانه في ترجمة المعلى بن محمد البصرى .

و أما قوله: و قد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها فهو مبنى على ما ذكره من أنه فاسد المذهب، مضطرب الرواية، و قد عرفت الحال فيه، على أن ظاهر كلامه أن هذه المصنفات لم يعلم أنها مصنفات المفضل، و إنما هو أمر مذكور و الطريق الذى ذكره إلى كتبه ضعيف و النتيجة أن المفضل بن عمر جليل، ثقة - و الله العالم - .

مرحوم خوئی پس از بیان اظهار نظرهای متفاوت در مورد مفضل بن عمر می‌فرماید:

در جلالت مفضل بن عمر همین کفایت می‌کند که امام صادق علیه السلام توحید را برای او فرمودند و این کتاب بواسطه ایشان از امام صادق علیه السلام به ما رسیده است و این کتابی است که نجاشی آن را کتاب فکر نامیده است و در نقل این کتاب دلالت آشکاری است بر اینکه مفضل بن عمر از خواص امام صادق علیه السلام و مورد عنایت امام بوده است.

علاوه بر اینکه ابن قولویه و شیخ مفید توثیق کرده‌اند و شیخ طوسی او را جزء سفرای ممدوحین قرار داده است. ما به حرف نجاشی توجه نمی‌کنیم و این طور نیست که همه‌ی مصنفات او را قبول نکنیم.

اما اینکه گفته‌اند مذهب او فاسد است تعارض دارد با کلام شیخ مفید که

أخبرك بسيد الشهداء قلت بلى قال الحسين بن علي عليه السلام قلت و إنه لسيد الشهداء قال نعم قلت فما لمن زاره قال حجة و عمرة و من الخير هكذا و هكذا.

پدرم و علی بن الحسین و محمد بن الحسن رحمہ اللہ علیہم، از سعد بن عبد اللہ، از حسن بن علی بن عبد اللہ بن مغیره از عباس بن عامر، از احمد بن رزق الغمشانی از ام سعید احمسیه نقل کرده‌اند که وی گفت: داخل مدینه شدم و درازگوشی را کرایه کرده تا قبور شهداء را زیارت کنم، با خود گفتم: چاره‌ای نیست از اینکه ابتداء پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده بعدا به زیارت اهل قبور بروم پس بر آن جناب داخل شدم و چون توقف و ماندنم نزد آن جناب اندکی طول کشید و کمی مکاری معطل شد لذا فریاد زد و من را صدا نمود.

حضرت ابو عبد الله علیه السلام به من فرمودند: ای ام سعید این شخص کیست؟ عرض کردم: فدایت شوم درازگوشی را کرایه کرده‌ام تا به زیارت قبور شهداء بروم.

حضرت فرمودند: آیا به تو از سید الشهداء خبر ندهیم؟! عرض کردم: چرا. فرمودند: سید الشهداء حضرت حسین بن علی علیه السلام است. عرض کردم: آن حضرت سید الشهداء می‌باشند؟! حضرت فرمودند: بلی. عرض کردم: ثواب و اجر کسی که حضرت را زیارت کند چیست؟ فرمودند: یک حج و یک عمره و از اعمال خیر هکذا و هکذا (فلان مقدار و فلان مقدار).

عرض کردم: به زیارت قبور شهداء می‌روم.

حضرت فرمودند: امروز را به تأخیر بیانداز، از شما اهل عراق متعجبم که راه دوری را طی کرده و به زیارت قبور شهداء می‌روید ولی سید الشهداء را ترک کرده و به زیارتش نمی‌روید؟! عرض کردم: سید الشهداء کیست؟

حضرت فرمودند: سید الشهداء حضرت حسین بن علی علیه السلام می‌باشد.

عرض کردم: من زن هستم.

امام علیه السلام فرمودند: کسی که مثل شما باشد اشکالی ندارد به آنجا برود و آن حضرت را زیارت کند.

عرض کردم: در زیارت ما چه ثواب و اجری هست؟

حضرت فرمودند: زیارت شما معادل با یک حج و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام و روزه آن بوده و بهتر از آن کذا و کذا. ام سعید می‌گوید: حضرت سه مرتبه دست‌های مبارک را باز کرده و بستند.

### روایت ۳

حَدَّثَنِي أَبِي وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقِ الْعُمَشَانِيِّ عَنْ أُمِّ سَعِيدِ الْأَحْمَسِيَّةِ قَالَتْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ فَاتَّكَيْتُ حِمَاراً عَلَى أَنْ أَطُوفَ عَلَيَّ قُبُورِ الشَّهَدَاءِ فَقُلْتُ لَا بُدَّ أُبْدَأُ بِابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَدْخَلُ عَلَيْهِ فَأَبْطَأَتْ عَلَيَّ الْمَكَارِيَ قَلِيلًا فَهَتَفَ بِي - فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا هَذَا يَا أُمَّ سَعِيدٍ قُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ تَكَارَيْتُ حِمَاراً لِأَدُورَ عَلَيَّ قُبُورِ الشَّهَدَاءِ قَالَ أَفَلَا

فرمودند از فقهای صالحین و از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام است. و ما حرف شیخ مفید را مقدم می‌داریم چون فرمایش ایشان مؤید است به روایاتی که تواتر اجمالی بر وثاقت او دارد و ایشان را مدح می‌کند.

نتیجه اینکه دو نفر در طریق این روایت مورد اشکال هستند لذا روایت از حیث سند، اشکال دارد.

البته محتوای روایت که دلالت بر رجعت عده‌ای از زنان صالح می‌کند مورد قبول ما است و اعتقاد به رجعت جزء عقائد مسلم شیعه است لذا قطع نظر از سند برای قبول این روایت مانعی نیست.

### د) بررسی متن روایت

امام علیه السلام فرمودند که با امام زمان ۱۳ زن می‌باشند. راوی دو سؤال از امام کرد یکی اینکه کار آن‌ها چیست؟ که امام جواب داد که کار درمان و معالجه (کارهای پشت جبهه‌ای) انجام می‌دهند همچنان که زمان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بود. سؤال دوم راوی این بود که آیا می‌شود آن‌ها را برای من نام ببرید که در روایت نام نه نفر از آن‌ها آمده است. که سه احتمال وجود دارد یکی اینکه امام تنها همین نه نفر را نام بردند، احتمال دوم اینکه امام همه را بیان کردند اما راوی آن چهار نفر را فراموش کرده باشد و احتمال سوم هم اینکه مستنسخ کتاب آن چهار مورد را حذف کرده باشد.

ما در ادامه به بررسی شخصیت زنان مطرح در این روایت می‌پردازیم.

بررسی شخصیت زنان ذکر شده در روایت هفتم

اول) قنواء دختر رشید

ایشان دختر حضرت رشید هجری می باشد<sup>۱</sup>. رشید از بزرگان تابعین و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و بعضی نیز گفته اند که از اصحاب امام سجاد علیه السلام است، لکن از اصحاب امام سجاد علیه السلام بودن بعید است چون گفته شده است که او به دست زیاد کشته شده است اگرچه بعضی هم گفته اند که او به دست عبیدالله بن زیاد کشته شده است. در وجیزه و بلغه آمده است که ثقة و معروف است ولی بعضی در شخصیت او تأمل کرده اند که در تأمل آن ها باید تأمل کرد.

مرحوم وحید بهبهانی از بعضی ها نقل می کند که در توثیق ایشان اعتراض کرده اند که نباید توثیق می شد، نهایت چیزی که در مورد ایشان می توان گفت اینکه کارهای او مشکور است.

همین حرف را در مورد عمر بن عبدالعزیز که طاغوت است هم می گویند که عمل او مشکور است.<sup>۲</sup>

خبیر از مرگ افراد، شهادت افراد و گرفتاری های جامعه به او داده شده است. این خود افاده ی توثیق می کند. (یعنی علم منایا داشته است)

<sup>۱</sup> بعضی گفتند که رشید از یکی از نقاط دور دست یمن است و بعضی دیگر گفته اند هجر اسم بحرین است و ایشان بحرینی است.

<sup>۲</sup> . مرحوم مامقانی

اینکه امام علیه السلام فرمودند: یک حج و عمره مقبول تعارضی ندارد با روایات دیگری که دو یا بیشتر می فرمایند چون اختلاف روایات به اختلاف افراد، زمان زیارت رفتن، نحوه ی رفتن (پیاده یا سواره بودن)، نوع شرائط و... می باشد.

روایت ۲

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ أُمِّ سَعِيدٍ الْأَحْمَسِيَّةِ قَالَتْ جِئْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَجَاءَتِ الْجَارِيَةُ فَقَالَتْ قَدْ جِئْتُ بِالِدَابَّةِ فَقَالَ لِي يَا أُمَّ سَعِيدٍ أَيُّ شَيْءٍ هَذِهِ الدَّابَّةُ - أَيْنَ تَبْغِينَ تَذْهَبِينَ قَالَتْ قُلْتُ أُرْوِرُ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ قَالَ أُخْرَى ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا أُعْجِبُكُمْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ تَأْتُونَ الشُّهَدَاءَ مِنْ سَفَرٍ بَعِيدٍ وَتَتْرُكُونَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ لَأ تَأْتُونَهُ قَالَتْ قُلْتُ لَهُ مَنْ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام قَالَتْ قُلْتُ إِنِّي امْرَأَةٌ - فَقَالَ لَأ بَأْسَ لِمَنْ كَانَ مِثْلَكَ أَنْ يَذْهَبَ إِلَيْهِ وَ يَزُورَهُ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ لَنَا فِي زِيَارَتِهِ - قَالَ تَعْدِلُ حِجَّةً وَ عُمْرَةً وَ اغْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صِيَامَهَا وَ خَيْرُهَا كَذَا وَ كَذَا قَالَتْ وَ بَسَطَ يَدَهُ وَ ضَمَّهَا ضَمًّا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

ابو العباس رزازی، از محمد بن الحسین، از حکم بن مسکین، از ام ساعدی، احمسیه، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی عبد الله علیه السلام رفتیم و بر آن جناب داخل شدم پس کنیزم آمد و اظهار کرد که مرکب را برایت آورده و آماده کرده ام.

امام علیه السلام به من فرمودند: این مرکب چیست و کجا را اختیار کرده ای که

بروی؟

روایت ۱

حَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ أَمِّ سَعِيدٍ الْأَحْمَسِيَّةِ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ بَعَثْتُ مَنْ يَكْتَرِي لِي حِمَارًا إِلَى قُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنْ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ قَالَتْ قُلْتُ وَمَنْ هُوَ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ قُلْتُ وَمَا لِمَنْ زَارَهُ قَالَ حِجَّةٌ وَعُمْرَةٌ مَبْرُورَةٌ وَمِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَكَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِيَدِهِ.

ابو العباس رزاز، از محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب، از ابی داود المسترق، از امّ سعید احمسیّه وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ بودم و کسی را فرستاده بودم که دراز گوشی را کرایه کند و من را به قبور شهداء ببرد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: چه چیز تو را باز داشت از زیارت حضرت سید الشهداء.

ام سعید می گوید: عرض کردم: سید الشهداء کیست؟

حضرت فرمودند: سید الشهداء امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد.

ام سعید عرض کرد: ثواب کسی که آن حضرت را زیارت کند چیست؟

حضرت فرمودند: حجّ و عمره قبول شده و از اعمال خیر فلان و فلان و

فلان (حضرت با دست مبارک سه مرتبه این عبارت را تفهیم فرمودند).

قَالَ حِجَّةٌ وَعُمْرَةٌ مَبْرُورَةٌ.

<sup>۱</sup> کامل الزیارات، ص ۱۱۰، ب ۳۷، ح ۳

مرحوم بهبهانی می فرماید: ظاهرا حرف همانی است که جزائری و مرحوم مجلسی فرمودند که جلیل است و به نظر می رسد که کفعمی هم گفته که ایشان از بوابین دربان و بواب ائمه‌ی معصوم بوده است.

مرحوم مامقانی می فرماید: در جلالت ایشان و اینکه ایشان از اهل علم و عالم به علم بلایا و منایا بوده است شکی نیست و اصلا معقول نیست که کسی به این مرتبه برسد و عدل و ثقه نباشد و از کسانی نباشد که خداوند ملکه‌ای برای او مقرر کرده که این ملکه او را از مخالفت با خداوند عز و جل ننگه داشته است و روایاتی که به فضل ایشان و جلالت ایشان ناطق است از حد استفاضه گذشته است.

بعد می فرماید که من بعضی از آن را برای دفع توهم بعضی کج سلیقه‌ها که در مقام قدح رشید برآمدند، بیان می کنم.

و أما الروایات التي رواها الكشي في ترجمته فقد قال رشيد الهجري: حدثني

أبو أحمد و نسخت من خطه، حدثني محمد بن عبد الله بن مهران قال: حدثني

محمد بن علي الصيرفي، عن علي بن محمد بن عبد الله الحنّاط، عن وهيب بن

حفص الجريري، عن أبي حيان البجلي، عن قنواء بنت رشيد الهجري، قال: قلت لها:

أخبريني ما سمعت من أبيك .

قالت: سمعت أبي يقول: أخبرني أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ

فقال: يا رشيد كيف صبرك إذا أرسل إليك دعي بني أمية فقطع يديك و

رجليك و لسانك قلت: يا أمير المؤمنين آخر ذلك إلى الجنة؟ فقال: يا رشيد

أنت معي في الدنيا و الآخرة .

قالت: فو الله ما ذهبت الأيام حتى أرسل إليه عبيد الله بن زياد الدعي فدعاه إلى البراءة من أمير المؤمنين ع، فأبى أن يبرأ منه، فقال له الدعي: فبأى ميتة قال لك تموت؟ فقال له: أخبرني خليلي أنك تدعوني إلى البراءة منه، فلا أبرأ فتقدمني فتقطع يدي ورجلي ولساني .

فقال: و الله لأكذبن قوله فيك، فقدموه فقطعوا يديه ورجليه و تركوا لسانه فحملت أطراف يديه ورجليه فقلت: يا أبت هل تجد ألما مما أصابك؟ فقال: لا يا بنية ألا كالزحام بين الناس، فلما احتملناه و أخرجناه من القصر اجتمع الناس حوله، فقال: ائتوني بصحيفة و دواة أكتب لكم ما يكون إلى يوم الساعة .

فأرسل إليه الحجام حتى قطع لسانه فمات رحمة الله عليه في ليلته.  
قال: و كان أمير المؤمنين عليه السلام يسميه رشيد البلايا و قد كان ألقى إليه علم البلايا و المنايا و كان في حياته إذا لقي الرجل، قال له: فلان أنت تموت بميتة كذا و تقتل أنت يا فلان بقتلة كذا فيكون كما يقول رشيد و كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أنت رشيد البلايا - أي تقتل بهذه القتلة - و كان كما قال أمير المؤمنين عليه السلام.

روایاتی را ایشان از کشی نقل می کند که سند آن هم به قنواء منتهی می شود.  
ابی حیان بجلی می گوید: بعد از شهادت رشید به دختر او قنواء گفتم مرا خبر بده به آنچه از پدرت شنیدی. قنواء گفت: شنیدم از پدرم که گفت: امیر المؤمنین عليه السلام به من خبر داد: چگونه خواهد بود وضعیت تو، ثبات و استقامت تو اگر آن کسی که بنی امیه او را به خود نسبت می دهند (زیاد) تو را بطلبد و دست و پا و زبان را قطع کند. گفتم: ای امیر المؤمنین عليه السلام آخر کار من چگونه خواهد بود؟ آیا بهشتی هستم؟ پس امام عليه السلام فرمودند: ای رشید! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

قنواء گفت: به خدا قسم چند روزی نگذشته بود که عبيد الله او را فرا

ثم إن الشيخ ذكر بعد ذلك متصلا - أم ولد لجعفر بن أبي طالب فمنهم من جعل هذا متما لكلامه الأول، فمعناه أن أم سعيد هي أم ولد لجعفر بن أبي طالب، كالسيد التفريشي و الميرزا في رجاله و منهم من جعلهما متعددين، كالمولى القهبائي و على كلا التقديرين يستبعد بقاء أم ولد لجعفر بن أبي طالب إلى زمان الصادق عليه السلام فإن جعفر استشهد في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله

مرحوم خوئی می فرماید: شیخ طوسی پس از ام سعید تتمه ای (ام ولد برای جعفر بن ابی طالب) را آوردند که، بعضی همانند سید تفریشی و میرزا در کتاب رجال آن را وصف ام سعید گرفته و چنین معنا کرده اند که ام سعید همان ام ولد جعفر بن ابی طالب است و بعضی مثل مرحوم کوهپایه ای آن دو را متعدد فرض کرده اند البته چه ام ولد وصف ام سعید باشد و چه نباشد و متعدد باشند، اینکه ام ولد جعفر بن ابی طالب تا زمان امام صادق عليه السلام بوده باشد، بعید است.

به نظر ما شکی در بودن چنین شخصی و اینکه از اصحاب امام صادق عليه السلام بوده است نیست، روایات متعددی که اکثر آن ها در مورد زیارت امام حسین عليه السلام می باشد، را نقل می کند. روایاتی را ایشان در کامل الزیارات در مورد فضیلت زیارت امام حسین عليه السلام نقل می کند که ظاهرا یک روایت باشد، افراد مختلف به مضامین مختلف نقل کرده اند.

در مورد ایشان همین مقدار در کتب رجالی آمده است که از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و از امام علیه السلام نقل روایت می کند اما در مورد اینکه ایشان چه کسی است تنها مرحوم صدوق فرمودند که ایشان ام ولد حضرت جعفر طیار علیه السلام می باشند. حضرت جعفر علیه السلام ۹ هجری به شهادت رسیدند که چنانچه ام ولد ایشان تا ۱۴۰ هجری زنده بوده اند و امام صادق علیه السلام را درک کرده باشند، عمری حدود ۱۵۰ ساله برای ایشان می باشد که مرحوم خوئی آن را بعید دانسته اند که البته به نظر ما امکان دارد همچنان که مرحوم صدوق نام برخی از کسانی که در حادثه ی کربلا بودند و در قرن ۳ یا ۴ هم بوده اند، البته به نقل از کتب عامه نقل می کند.

### نظر مرحوم خوئی<sup>۲</sup>

من أصحاب الصادق علیه السلام رجال الشيخ و عدها البرقی أيضا من رواة أبي عبد الله علیه السلام من النساء .

روت عن أبي عبد الله علیه السلام و روی عنها أبو داود المسترق كامل الزيارات:

الباب (۳۷) فیما روی أن الحسین علیه السلام سید الشهداء، الحدیث (۳)

<sup>۱</sup> . کمال الدین، ج ۲، ص ۵۵۲

<sup>۲</sup> معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۷۷

خواند پس او را به برائت از امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد. پس تبری نجست. پس ابن زیاد به او گفت: علی علیه السلام کشتن تو را چگونه خبر داده؟ گفت: حبیب من به من خبر داد که تو مرا فرامی خوانی که از او تبری بجویم ولی تبری نمی جویم. پس تو دو دست و دو پا و زبان مرا قطع می کنی.

گفت: به خدا قسم به صورتی تو را بکشم که تکذیب قول علی علیه السلام باشد پس دو دست و دو پای او را قطع کردند و زبان او را رها کردند.

قنواء می گوید: من بدن بدون دست و پای او را برداشتم و به پدرم گفتم: ای پدرم! آیا از آنچه به تو شد احساس درد هم می کنی؟ گفت: نه ای دخترم در حد فشار ازدحام مردم احساس درد می کنم پس پدرم را در بر گرفتم و او را از قصر خارج کردم و مردم اطراف او جمع شدند. پس گفت: برایم کاغذ و قلم بیاورید تا برای شما آنچه اتفاق می افتد تا قیامت را بنویسم.

خبر به ابن زیاد رسید. پس به دنبال حجام فرستاد که زبان او را قطع کند. آنگاه زبان او را قطع کرد و در همان شب رحلت کرد.

امیر المؤمنین علیه السلام به او فرموده بودند: که رفتاری ها به تو خواهد رسید و علم بلایا و منایا به او القا کردند و در حیاتش چنین بود که اگر به کسی برخورد می کرد می گفت: تو به مرگ طبیعی می میری و به شخص دیگر می - گفت: تو کشته می شوی، فلانی تو را می کشد پس همانطور که گفته بود می شد و امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمودند: تو هم متحمل بلایا می شوی و کشته می - شوی و همانطور که امام علیه السلام فرمودند، شد.

این روایت دلالت بر جلالت رشید است. به این روایت اشکال می کنند که سند آن مشکل دارد.

### نظر مرحوم مامقانی:

به آنچه امیر المؤمنین علیه السلام به رشید فرمودند نگاه کن: که تو با من در دنیا و آخرت هستی و به ایشان علم بلایا و منایا را تعلیم داد. آیا ممکن است به کسی که مرتکب معاصی شده است چنین مورد توجه امام باشد، تنها کسی چنین شایستگی دارد که ایمان او مانند پاره‌های آهن باشد و کسی که به این درجه از ایمان باشد اصلاً مخالفت او معقول نیست. ببین چقدر ایشان ولایتمدار و مشتاق امام علیه السلام و بهشت بود که اصلاً احساس درد نمی‌کند. این جز مرتبه عشق به حق نیست که مخالفت با آنچه حق کراهت دارد برای آن معقول نیست. شاید شما گمان کنی که چون روایت به قنواء منتهی می‌شود و او یک زن است و شأن زن‌ها این است که خبر آن‌ها محل وثوق نباشد اما می‌گویم: جلال و قوت ایمان و متفانی بودن او در محبت حق را که از دروغ و سایر گناهان مانع است را در قول او به پدرش که آیا از آنچه به تو رسیده احساس درد می‌کنی؟ مشهود است که اگر چنین نبود و مرتبه بالائی از تقوا و ایمان نداشت، چنین سؤالی نمی‌کرد و این نشان می‌دهد که عدم درد پدر را درک می‌کند پس سؤال او از پدر کشف می‌کند که ایمان این دختر مثل ایمان پدر او است و این میوه‌ی همان شجره طیبه است و من همین سؤال را دلیل بر قبول روایت او قرار می‌دهم همانطور که به روایت ثقات اعتماد می‌کنم.

### نظر فرزند مرحوم مامقانی:

کسی که روی حرف‌های مولف و آنچه ما بیان کردیم دقت کند خواهد یافت که نه فقط ایشان ثقة است بلکه فوق وثاقت است و در قله‌ی وثاقت است و از افراد نادر و کمیاب است.

مرحوم خوئی ام خالد را مطلق آوردند و در مورد او نقل روایت کردند اما این روایت (روایت شرب نبیذ) را نیاوردند ولی در مستدرک نسبت به ام خالد عبدیه نقل می‌کنند اما به عنوان ام خالد احمسیه کسی چیزی نقل نکرده است. اگر چنانچه ام خالد عبدیه همان ام خالد مطرح در روایت باشد در این صورت کمال ایمان و ولایتمداری ایشان ثابت می‌شود به اینکه می‌گوید: وقتی به ملاقات خداوند رفتم می‌گویم من مقلد امام جعفر صادق علیه السلام هستم و اوامر و نواهی تو را از او گرفتم و وقتی امام به او می‌فرمایند: یک قطره آن را نخور با اینکه بیماری زنانه داشتند و اطبا به او توصیه کرده بودند حرف امام را اطاعت کرد که این کمال ایمان و تقوا و پایبندی او را می‌رساند.



لَهُ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهَا وَ مَا يَمْنَعُكَ عَنْ شُرْبِهِ قَالَتْ قَدْ قَلَّدْتُكَ دِينِي فَأَلْتَقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ أَلْقَاهُ فَأُخْبِرُهُ أَنْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَنِي وَ نَهَانِي فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ هَذِهِ الْمَسَائِلِ لَأَ وَاللَّهِ لَأَ أَذُنُ لِكِ فِيهِ قَطْرَةٌ مِنْهُ وَ لَأَ تَدُوْقِي مِنْهُ قَطْرَةً فَإِنَّمَا تَنْدَمِينَ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَاهُنَا وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ يَقُولُهَا ثَلَاثًا أَ فَهَيْتِ قَالَتْ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَبْلُغُ الْمِيلَ يُنَجِّسُ حُبًّا مِنْ مَاءٍ يَقُولُهَا ثَلَاثًا.

ابو بصیر گوید: امّ خالد عبدیه، به خدمت حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و من، در خدمت آن حضرت بودم. گفت: فدای تو شوم! قراقری در شکم من به هم می‌رسد (بیماری زنانه دارم) و اطبا فرموده‌اند که نبیذ را با آرد بو داده بخورم و من می‌دانم که تو به آن، راضی نیستی. خواستم که این معنی را از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: چه چیز مانع تو شده از خوردن آن؟ گفت: من، دین خود را به گردن تو انداختم و در وقتی که خدای تعالی را ملاقات کنم، خواهم گفت که: جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا امر و نهی فرمود. پس آن حضرت به من خطاب کرده، فرمود که: یا ابا محمد! نمی‌شنوی این سؤال‌ها را؟ بعد از آن، به آن زن گفت که: حتی یک قطره آن را میل نکن! زیرا وقتی پشیمان خواهی شد که جانت به این جا رسیده باشد، و به دست، اشاره به گلوی مبارک خود فرمود، و این کلام را سه نوبت، اعاده فرموده، گفت: فهمیدی؟! آن زن گفت: بلی. بعد از آن فرمود که: [خمر] به قدر آن که میلی (سر سوزن) راتر کند، یک خُم آب را نجس می‌کند. و این کلام را سه مرتبه فرمود.

## جلسه چهل و ششم - ۹۴/۱۲/۸

بررسی شخصیت زنان ذکر شده در روایت هفتم

دوم) صباهی ماشطه

ایشان در زمان فرعون زندگی می‌کرد و پیرو حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است و جریان ایشان را شیعه و سنی به این مضمون نقل کردند که او را به همراه فرزندان در تنور انداختند اما بعضی از منابع عامه به تفصیل و با مقدماتی آن را نقل کردند.

جریان ایشان در سنن ابن ماجه<sup>۱</sup> چنین آمده است<sup>۲</sup>:

وقتی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به اسراء بردند، در مسیر به بوی خوشی برخورد کردند از حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ سوال کردند: این بوی خوش از کجا و از کیست؟ ایشان گفت: این بوی خوش از قبر آن زن ماشطه و دو فرزند و شوهر او است و سپس شروع به تبیین قضیه آن زن برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد و گفت: حضرت خضر جزء بزرگان بنی اسرائیل بود و معمولا نزد یک راهبی در صومعه‌ی او می‌رفت و از او چیزهایی یاد می‌گرفت پس او هم اسلام را به ایشان تعلیم داد.

<sup>۱</sup> سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳، ح ۳۸ - منابع دیگر ناقل روایت: میزان الاعتدال در ترجمه هشام بن عمار، ج ۲، ص ۱۲۸ - کامل فی الضعفا ابن عدی در ترجمه سعید بن بشیر، ج ۳، ص ۳۶۹ - کامل فی التاریخ در تاریخ حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۲، ص ۱۳۴

<sup>۲</sup> کتاب ابن ماجه یکی از صحاح است و از لحاظ رتبه آخرین آن می‌باشد. ابن ماجه این روایت را از ابن عباس نقل می‌کند و او از ابی بن کعب که مقبول الطرفین است، نقل می‌کند. (ابی بن کعب غیر از کعب الاحباری است که از طرفین توثیق ندارد.)

زمانی که حضرت خضر به سن بلوغ رسید، پدر او برای او همسری اختیار کرد و ایشان به همسر خود اسراری را آموخت و بر او شرط کرد که کسی را بر این اسرار مطلع نکند و او مقاربتی نداشت پس این زن را طلاق داد پس پدر او همسری دیگر برای او اختیار کرد، ایشان به این همسر خویش نیز اسراری را به شرط بازگو نکردن برای دیگران آموخت و او را نیز طلاق داد. پس یکی از آن دو زن رازداری کرد اما دیگری افشاگری کرد.

برای اینکه شناخته نشود، فرار کرد و به جزیره‌ای در دریا آمد و در آنجا دید که دو نفر آمده‌اند و هیزم جمع می‌کنند، پس او را دیدند و شناختند. یکی از آن دو کتمان کرد اما دیگری رازداری نکرد و به مردم گفت: من خضر را دیدم. به او گفته شد: آیا با تو کسی بود که شاهدت باشد؟ گفت: بله فلانی هم با من بود. از او پرسیدند: تو خضر را دیدی؟ او کتمان کرد. و در دین آن‌ها چنین بود که هر کس دروغ بگوید، کشته شود.

آن کسی که رازداری کرد با همان زنی که قبلاً همسر خضر بود و رازداری کرده بود ازدواج کرد. این زن کارگر خانه‌ی فرعون و آرایشگر دخترهای فرعون شد. روزی همینطور که در حال آرایش کردن دختر فرعون بود شانه از دستش افتاد و گفت: پست باد فرعون.

دختر پدر را با خیر کرد و برای این زن دو فرزند و همسر بود پس فرعون آن‌ها را احضار و با آن‌ها صحبت کرد که چنین حرف‌هایی را ننزید من خدای شما هستم و اینکه آن‌ها از دین خود برگردند و تابع دین فرعون شوند. اما قبول نکردند پس فرعون گفت: اگر دست برنارید شما را می‌کشم گفت: اگر

چون در پرسش مبالغه کرد به کنایه مطرود بودن آنها را ثابت نمود و متعرض خود آنها نشد که مورد پرسش وی بود بلکه فرمود این ابو بصیر نزد من از کثیر النوا محبوبتر است زیرا منطقی او درست است و کثیر النوا به ناحق میان مردم قضاوت میکند و به آیات قرآن کفر و ظلم و فسقش ثابت است و در ضمن کفر و وجوب برائت از آن دو را هم بدو وجه ثابت کرد:

۱- محبوبیت ابو بصیر مستلزم این است که در فرمان برائت از آنان راستگو باشد.

۲- علت کفر کثیر النوا شامل حال آنها هم می‌شود و کفر و ظلم و فسق آنها را هم ثابت میکند و این خود نوعی از معاریض کلام است و ممکن است مقصود این باشد که گفته ابو بصیر از گفته کثیر النوا نزد من محبوب‌تر است زیرا او بکفر آن دو بدین آیات استدلال میکند و در باره آن با مخالفان طرف می‌شود و بر آنها چیره می‌گردد ولی این را به عبارت قابل توجهی ادا کرد.

در مورد ام خالد بیش از این مطلبی نیافتیم البته تحت عنوان ام خالد عبیده روایت دیگری است<sup>۱</sup>:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَضَّاحٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ أُمَّ خَالِدٍ الْعَبْدِيَّةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ فَقَالَتْ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ يَغْتَرِبُنِي قَرَأْتُ فِي بَطْنِي - [فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَغْصَالِ النِّسَاءِ وَ قَالَتْ] وَقَدْ وَصَفَ لِي أَطْبَاءُ الْعِرَاقِ النَّبِيذَ بِالسَّوِيقِ وَقَدْ وَقَفْتُ وَعَرَفْتُ كَرَاهَتَكَ

<sup>۱</sup> کافی، ج ۶، ص ۴۱۳-مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۲۷۲

ابی بصیر گوید: من نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که بی‌انتظار ام خالد همان بانویی که یوسف بن عمر دست او را بریده بود اجازه شرفیابی خواست امام صادق علیه السلام به من فرمود: دوست داری سخن آن بانو را بشنوی؟ گوید گفتم آری، امام اجازه ورود به او داد و مرا نزد خودش روی تشکی نشانید سپس آن بانو وارد شد و بسخن آمد بانویی سخنران و بلیغه بود و از ایشان در باره آن دو تا (ابی بکر و عمر) پرسش کرد و امام صادق علیه السلام به او فرمود تو آن دو را خلیفه و ولی بشناس (دوست بدار) گفت: و هر گاه پروردگارم را ملاقات کنم به او بگویم شما بمن فرمودی آنان را والی شناسم؟ امام فرمود: آری، آن بانو گفت: این مردی که به همراه شما روی تشک نشسته است به من می‌فرماید از آنها بیزاری جویم و کثیر النوا بمن دستور دهد به آنها بیوندم و از آنها پیروی کنم کدام بهتراند و آن را دوست داری، فرمود: این مرد بخدا سوگند که از کثیر النوا و یارانش نزد من محبوبتر است راستی این مرد مبارزه می‌کند و احتجاج می‌نماید و می‌گوید (۴۴- المائده) و هر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و بر خلاف آن حکم کند پس آنانند که کافرند ۴۵- و هر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و بر خلاف آن حکم کند پس آنان ستمکارند ۴۷- و هر که حکم نکند طبق آنچه خداوند نازل کرده است پس آنان بزه‌کارانند.

مرحوم مجلسی عبارت «هذا و الله احب الی» چنین شرح می‌دهد<sup>۱</sup>:

بار نخست از راه تقیه به او فرمان دوستی ابی بکر و عمر را داد و سپس

<sup>۱</sup> مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۲۴۴

می‌خواهی ما را بکشی پس احسان تو به ما این باشد که همه‌ی ما را در یک چاله دفن کنی فرعون قبول کرد و همه را کشت و در یک قبر آنها را دفن کرد.<sup>۱</sup>

جزری می‌گوید<sup>۲</sup>: حزیل مؤمن آل فرعون بود که ایمان خود را کتمان می‌کرد و بعد همسر آن زنی شد که ایمان خود را کتمان می‌کرد. بعضی می‌گویند او از بنی اسرائیل بود و بعضی دیگر می‌گویند او از قبطیان بود و گفته شده است که او همان نجاری است که تابوت حضرت موسی علیه السلام را ساخت و وقتی که شکست فرعون و جادوگران را دید ایمان خود را اظهار کرد. بعضی هم گفته‌اند که ایمان خود را قبلاً اظهار کرده بود و ایشان را به همراه ساحران که متحمل شکست شده بودند، اعدام کردند.

جریان این زن با کمی اختلاف در منابع شیعه چنین آمده است<sup>۳</sup>:

و رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي مَرَّتْ بِي رَائِحَةٌ طَيِّبَةٌ فَقُلْتُ لِحَبْرَتَيْلَ مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ قَالَ هَذِهِ مَاشِطَةُ آلِ فِرْعَوْنَ وَأَوْلَادِهَا كَانَتْ تَمَشُطُهَا فَوْقَ عَتَمِ الْمُشْطَةِ مِنْ يَدِهَا فَقَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ فَقَالَتْ بِنْتُ فِرْعَوْنَ أَبِي فَقَالَتْ لَأَ

<sup>۱</sup> تاریخ فرعون پر از ظلم و ستم به مردم است، او چرخ‌های حامل سنگ را به زنان باردار می‌بست و آنان را مجبور به جابجا کردن سنگ‌ها می‌کرد که در این حین یکی از زنان رو به سوی آسمان کرد و گفت: خدایا خوابی یا بیدار(البته که خداوند خوابی ندارد)، این جمله را که گفت اوضاع دگرگون شد.

<sup>۲</sup> ج ۱، ص ۱۳۴

<sup>۳</sup> بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۳

بَلْ رَبِّي وَرَبُّكَ وَرَبُّ أَبِيكَ فَقَالَتْ لَأُخْبِرَنَّ بِذَلِكَ أَبِي فَقَالَتْ نَعَمْ فَأُخْبِرْتَهُ فَدَعَا بِهَا وَبَوْلَدِهَا وَقَالَ مَنْ رَبُّكَ فَقَالَتْ إِنَّ رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ فَأَمَرَ بِنُتُورٍ مِنْ نَحَاسٍ فَأُحْمِيَ فَدَعَا بِهَا وَبَوْلَدِهَا فَقَالَتْ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً قَالَ وَمَا هِيَ قَالَتْ تَجْمَعُ عِظَامِي وَعِظَامَ وُلْدِي فَتَدْفِنُهَا قَالَ ذَاكَ لَكَ لِمَا لَكَ عَلَيْنَا مِنْ حَقٍّ فَأَمَرَ بِأَوْلَادِهَا فَأَلْقُوا وَاحِدًا وَاحِدًا فِي التَّنُورِ حَتَّى كَانَ آخِرُ وُلْدِهَا وَكَانَ صَبِيًّا مُرْضِعًا فَقَالَ اصْبِرِي يَا أُمَاهُ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ فَأُلْقِيَتْ فِي التَّنُورِ مَعَ وُلْدِهَا.

ابن عباس نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمودند:

وقتی که مرا را به اسراء بردند، در مسیر به بوی خوشی برخورد کردم از حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ سوال کردم: این بوی خوش از کجا و از کیست؟ ایشان گفت: این بوی خوش از قبر آن زن ماشته و فرزندان او است.

ایشان در حال شانه زدن سر دختر فرعون بود که شانه از دست او افتاد، گفت: بسم الله دختر فرعون از او پرسید: اسم پدرم را بردی؟ گفت: نه، بلکه این کسی که نام بردم خدای من و خدای تو و خدای پدر تو می باشد. دختر فرعون پدرش را با خبر کرد. فرعون هم او و فرزندان او را احضار کرد و سؤال کرد که پروردگار تو کیست؟ گفت: خدای من و تو یکی است و آن الله است.

پس فرعون دستور داد در تنوری از مس شکنجه و زجر کششان کنند. زن گفت: من از تو درخواستی دارم فرعون گفت: درخواست تو چیست؟ زن گفت: استخوان های من و فرزندانم را جمع کنید و دفن کنید. فرعون گفت: آن برای تو است پس دستور داد که اولاد او را یک یک در تنور بیندازند و یک

والی عراق بود و دست ام خالد را قطع کرد و او زنی صالح و شیعه بود و به قیام زید میل داشت و آن را تأیید می کرد.

همچنین مرحوم خوئی در معرفی کثیر النواء که انسان منحرفی بوده است روایتی را می آورد که بیانگر جلالت و مدح ام خالد است<sup>۱</sup>:

حدثني محمد بن مسعود قال: حدثني علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر و جعفر بن محمد بن حكيم، عن أبان بن عثمان الأحمر عن أبي بصير قال: كنت جالسا عند أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ إذ جاءت أم خالد التي كان قطعها يوسف تستأذن عليه قال: فقال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ أيسرك أن تشهد كلامها؟ قال فقلت نعم جعلت فداك، فقال: أما الآن فادن، قال: فأجلسني على عقبه الطنفسة، ثم دخلت فتكلمت فإذا هي امرأة بليغة، فسألته عن فلان و فلان، فقال لها: توليها، فقالت: فأقول لربي إذا لقيته إنك أمرتني بولايتها، قال: نعم .

قالت فإن هذا الذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما، و كثير النواء يأمرني بولايتها فأيهما أحب إليك، قال: هذا و الله و أصحابه أحب إلي من كثير النواء و أصحابه، إن هذا يخاصم، فيقول: من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون، و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون، فلما خرجت قال: إني خشيت أن تذهب فتخبر كثير النواء فتشهري بالكوفة .

اللهم إني إليك من كثير النواء برىء في الدنيا و الآخرة.

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۱۰-الكافي، ج ۸، ص ۱۰۱

باشد.

عبدالله بن مبارک می گوید: یک وقتی ایشان را در خواب دیدم سؤال کردم چگونه با شما برخورد شد؟ گفت: خداوند به اولین کلنگی که دستور دادم در راه مکه زدند من را بخشید گفتم: این علامتی که در صورتت است چیست؟ گفت: بشر مریسی را کنار من دفن کردند جهنم فریاد کشید و من نیز از عذاب او این آسیب را دیدم.

**نتیجه:**

زبیده شیعه بوده است و ایمان خود را مخفی می کرده است و تحت تأثیر حاکمان متعصب آن روز قرار نگرفت و اهل خیرات و مبرات و نیکوکاری بوده است.

**ششم) ام خالد**

ایشان از کسانی است که در برابر حکومت و ظلم ظالمین قیام کرد و در کنار زید شهید قرار گرفت، او را دستگیر کردند و دو دست او را قطع کردند. مرحوم خوئی در مورد ایشان چنین می آورد:

قال الكشي أم خالد: حدثني محمد بن مسعود، عن علي بن الحسن قال: يوسف بن عمر هو الذي قتل زيدا و كان على العراق و قطع يد أم خالد و هي امرأة صالحه على التشيع و كانت مائلة إلى زيد بن علي عليه السلام.

از کشی نقل می کند که: یوسف بن عمر کسی بود که زید را شهید کرد و

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۷۶

یک آن‌ها را در تنور انداختند تا نوبت به آخرین فرزند آن زن که بچه‌ای کوچک بود رسید پس کودک به مادر گفت: صبر کن ای مادرم که تو بر حق هستی پس هر دو را در تنور انداختند.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار مطلبی را از تعلی<sup>۱</sup> تحت عنوان بیان نقل می کند:

بیان: سطا علیه ای قهر و بطش به قال الثعلبی قالت الرواه کان حزییل من أصحاب فرعون نجارا و هو الذی نجر التابوت لأم موسی حین قذفته فی البحر و قیل إنه کان خازنا لفرعون مائه سنه و کان مؤمنا مخلصا یکتُم ایمانه إلى أن ظهر موسی عليه السلام علی السحرة فأظهر حزییل ایمانه فأخذ یومئذ و قتل مع السحرة صلبا و أما امرأة حزییل فإنها كانت ماشطة بنات فرعون و كانت مؤمنة.

ثعلبی گوید که روات گفته‌اند: حزییل از اصحاب فرعون نجار بود و او همان نجاری است که تابوت حضرت موسی عليه السلام را ساخت و گفته شده است که او به مدت ۱۰۰ سال خزانه دار فرعون بود و در عین حال مؤمن با اخلاصی بود که ایمان خود را مخفی می کرد تا حضرت موسی عليه السلام بر ساحران پیروز شد پس حزییل ایمان خود را ظاهر کرد. پس فرعون او را همراه ساحران اعدام کرد. و اما همسر حزییل پس او آرایشگر دختران فرعون و زن مؤمنی بود.

طبق نقل بحار الانوار صبانهای ماشطه همسر حزییل می‌باشد و هر دو به همراه فرزندان‌شان به شهادت رسیده‌اند و از امتحان سربلند بیرون آمدند.

<sup>۱</sup> صاحب الکشف و البیان م ۴۲۷

یکی از کسانی که در روایت امام صادق علیه السلام مطرح شدند حبابه‌ی والیه می‌باشد که جریان ایشان هم در کتاب شریف کافی و هم در کتب رجالی ما آورده شده است.

روایت زیر شخصیت و جایگاه ایشان را نزد ائمه علیهم السلام نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بَكْرِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُذَاهِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ قَالَتْ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ

بِهَا بِيَاعِي الْجِرِّيِّ وَالْمَارْمَاهِيَّ وَالزَّمَّارِ وَيَقُولُ لَهُمْ يَا بِيَاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَأَتْ بِنْتُ أَخْنَفَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَفَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمَسِيحُوا فَلَمْ أَرَ نَاطِقًا أَحْسَنَ نَاطِقًا

مِنْهُ ثُمَّ أَتْبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ

<sup>۱</sup> والیه: منسوب به وال یا نام منطقه‌ای در بیابان‌های یمن

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۴۶

او آب را از فاصله ۱۰ میلی (۶ کیلو متری) مکه با سختی‌هایی که داشت به مکه رساند در حالی که یک راویه آب (یک مشک آب) به پنج مثقال طلا در مکه فروخته می‌شد.

ابن جوزی در منتظم چنین نقل می‌کند:

كانت معروفة بالخير و الانفاق على العلماء و الفقراء و لها آثار كثيرة في طريق مكة و المدينة و ساقط الماء من اميال و وقفت اموالها على امانة الحرمين الشريفين و بلغ انفاقها في ستين يوما اربع و خمسين الف دينار فرفع اليها و كيلها حساب نفقته فنهته عن ذلك و قالت ثواب الله بغير حساب

ایشان معروف به خیر بود و به علماء و فقراء مستمری می‌داد و کارهای خیر و آثار نیکویش در راه مدینه و مکه مشهود است و آب را از راه دور به مکه رساند و اموالش را برای حرمین شریفین وقف کرد. در مدت دو ماهی که در مکه و مدینه بود انفاق او به ۵۴ میلیون دینار رسید پس وکیل او حساب خرجی که او کرده بود را به او داد. ولی او وکیل را از ارائه گزارش‌ها نهی کرد و گفت: ثواب خداوند به غیر حساب است.

ابن خلکان نیز همین مطالب را در مورد ایشان نقل می‌کند و می‌گوید که کوه‌ها را باید جابجا می‌کردند و سنگ‌ها را باید می‌شکافتند تا بالاخره آب را جاری و از حل به مکه رساند و یک باغ هم درست کرد. وکیل به او گفت: این خرج بسیاری دارد. زبیده گفت: آن را انجام بده اگر چه هر کلنگی یک دینار

<sup>۱</sup> منتظم، ابن جوزی، ج ۶، ص ۲۵۱

بررسی شخصیت زنان ذکر شده در روایت هفتم  
پنجم) زییده

یکی دیگر از زنانی که در روایت امام صادق علیه السلام به عنوان زنان رجعت کننده مطرح شده است، زییده می باشد. در مورد ایشان در بین کتب رجالی تنها در تنقیح المقال مرحوم مامقانی مطالبی آمده است و مرحوم نمازی هم در مستدرک بحار الانوار<sup>۱</sup> در مورد ایشان مطالبی دارد و مرحوم صدوق هم در مجالس فرمودند: ایشان شیعه است. اما در کتب عامه چه در کتب رجالی و چه در کتب تراجم آن ها از ایشان تعریف و تمجید های فراوانی شده است مانند:

ابن خلکان و ابن جوزی<sup>۲</sup> در منتظم مفصل راجع به ایشان بحث می کند. زییده دختر جعفر و نوهی پسری منصور دوانیقی و به چهار واسطه به عبدالله بن عباس می رسد. او مدتی همسر هارون خلیفه عباسی بود و امین فرزند او می باشد و وقتی که هارون متوجه مذهب او شد او را طلاق داد.

نکات بارز در زندگی ایشان عبارت است از خدمات او به مکه و مدینه (حرمین) و مهمان های خداوند عز وجل، صوت قرآن از خانه او قطع نمی شد، ۱۰۰ جاریه داشت که ساعات شبانه روز را در قرآن خواندن بین آن ها تقسیم کرده بود.

<sup>۱</sup> مستدرک بحار، ج ۴، ص ۲۶۹

<sup>۲</sup> ابن جوزی بسیار متعصب بود و او جد مادری سبط صاحب تذکرة الخواص می باشد.

الْمُؤْمِنِينَ مَا دَلَّالَةَ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَتْ فَقَالَ أَتَيْتَنِي بِتِلْكَ الْحَصَاةِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ فَقَدَّرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فَأَعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَالْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ قَالَتْ ثُمَّ انصرفتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالنَّاسُ يُسْأَلُونَهُ فَقَالَ يَا حَبَابَةُ الْوَالِيبَةُ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ هَاتِي مَا مَعَكَ قَالَ فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه فَقَرَّبَ وَرَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَوْ تُرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ

يَا سَيِّدِي فَقَالَ هَاتِي مَا مَعَكَ فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَقَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَيَّ أَنْ أُرْعِشْتُ وَأَنَا أُعَدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَمَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ فَيَسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَكَمْ بَقِيَ فَقَالَ أَمَّا مَا مَضَى فَنَعَمْ وَأَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا قَالَتْ ثُمَّ قَالَ لِي هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا وَعَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ

حبابه ی والیه می گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در پیشاپیش شرطه الخمیس (نیروها، پیشقراولان، از جان گذشتگان حضرت) دیدم که به سراغ بازار ماهی

فروش‌ها رفتند و دست ایشان چوبی بود (چوب تعلیمی) و کسانی را که ماهی‌های حرام می‌فروختند را با چوب می‌زدند و می‌فرمودند: ای کسانی که مسخ شده‌های بنی اسرائیل و لشگر بنی مروان را می‌فروشید و تذکر می‌دادند و کسانی که تخلف می‌کردند را به سزای عقوبتشان می‌رساندند.

فرات بن احنف بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین جند بنی مروان چه کسانی بودند؟ حضرت فرمودند: آن‌ها کسانی بودن که سبیل را تاب می‌دادند و ریش را از ته می‌زدند پس مسخ شدند.

بعد حبابه می‌گوید: مولا آنچنان زیبا، شیوا، قاطع و تأثیرگذار حرف می‌زد که نظیر ایشان را ندیده بودم.

همین طور همراه حضرت بودیم بینیم کجا می‌روند. ایشان به مسجد کوفه تشریف بردند و در مسجد نشستند. من جلو رفته و گفتم: ای امیرالمؤمنین از کجا امام را بشناسم؟ نشان امامت چیست؟

امام علیه السلام فرمودند: سنگریزه‌هایی که آنجا هست را برای من بیاور. آن‌ها را آوردم خاتم انگشتر را درآورده و با آن بر روی سنگ مهر زدند که بر آن نقش بست و فرمودند: هر کس پس از من ادعای امامت بکند و این کاری که من انجام دادم را انجام بدهد او امام مفترض الطاعة است و هر آنچه اراده کند می‌داند و بر او پوشیده نیست.

پس از محضر امام علیه السلام رفته تا زمانی که ایشان به شهادت رسیدند، نزد امام حسن علیه السلام آمدم در همان جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودند و مردم اطراف ایشان را گرفته و از ایشان سؤالاتی می‌کردند. پس فرمودند: ای حبابه‌ی والیه

اجساد غرقه بخون را بنحاک می‌سپارند در این کنار فرات پرچمی برای قبر مقدس پدرت سید الشهداء نصب می‌کنند که تا شب و روز برقرار باشند اثر آن کهنه و رسم آن محو نخواهد شد.

حتما پیشوایان کفر و تابعین ضلالت فعالیت‌هایی می‌کنند که اثر و ساختمان قبر پدرت را محو و نابود کنند. ولی جز بر ظهور و علو اثر و امر آن چیزی افزوده نخواهد شد.

من به عمه‌ام گفتم: آن تعهد و آن خبر چیست؟ فرمود: ام ایمن برای من گفت:... زینب کبرا علیها السلام می‌فرماید: هنگامی که ابن ملجم بر فرق پدرم ضربت زد و من اثر موت را بر آن حضرت مشاهده نمودم به آن بزرگوار گفتم: ام ایمن برای من چنین و چنان گفت: من دوست دارم گفته‌های ام ایمن را از تو بشنوم فرمود: ای دختر من! حدیثی که ام ایمن برای تو گفته صحیح است.

گویا: من تو و دختران اهل بیت تو را در این شهر کوفه اسیر و ذلیل و خاشع می‌بینم. شما می‌ترسید از اینکه مبادا مردم شما را برابند. صبر کنید صبر کنید! بحق آن خدائی که دانه را می‌شکافد و بشر را می‌آفریند در آن روز غیر از شما و دوستان و شیعیان شما دوستی در روی زمین برای خدا نخواهد بود.

#### نتیجه:

ام ایمن یک شخصیت معمولی نبود، با ائمه علیهم السلام بزرگ شده است. پرستاری و حضانت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین علیه السلام را به عهده داشته است. سوابق درخشان او: جهاد او، مواضع او، دفاع او از امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و محرم اسرار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودن همه نشان از این دارد که این زن شایستگی این را دارد که رجعت کند و در خدمت امام زمان علیه السلام باشد.



خدا ﷻ چیزی نیست و باکی از سختی ندارم هر امر ناپسندی بدین جهت دچار من شود در نظرم بزرگ نیست. آن حضرت سه مرتبه فرمود: آری همین طور است من هم سه مرتبه گفتم: آری همین طور است. سپس آن بزرگوار سه مرتبه فرمود: مژده باد تو را اکنون من بتو خبری می‌دهم که نزد من است:

هنگامی که ما در کربلا دچار آن مصائب شدیم و پدرم و آن افرادی که از قبیل: فرزندان و برادران و سایر اهل بیتش شهید شدند و زنان و اهل و عیالش را بر شتران سوار کردند و ما را بطرف کوفه حرکت دادند من نظر کردم و اجساد آنان را روی زمین دیدم که بخاک سپرده نشده‌اند این موضوع بنظرم خیلی بزرگ آمد و آرامش از جانم برای این جنایتی که آنان کرده بودند ربود، نزدیک بود جان از بدنم خارج شود، وقتی عمه‌ام زینب کبرا علیها السلام از این موضوع آگاه شد فرمود:

برای چیست که می‌بینم می‌خواهد روح از بدنت خارج شود، ای یادگار جد و پدر و برادرانم! گفتم: چگونه جزع و فزع نکنم در صورتی که جسد پدر بزرگوارم، برادرانم، عموهایم، عموزادگانم و اهل بیتم غرقه بخون خود شده‌اند، اجسادشان برهنه، لباسشان به تاراج رفته، بدنشان کفن نشده و بخاک سپرده نشده‌اند، احدی توجه به ایشان نمی‌کند، بشری نزدیک آنان نمی‌رود. گویا: ایشان از اهل دیلم و خزر باشند؟! حضرت زینب علیها السلام فرمود: مبدا این منظره دلخراش تو را دچار جزع و فزع نماید! بخدا قسم این پیش آمد یک عهد و پیمانی است از پیامبر خدا با جد و پدر و عموی تو. خدا تعهدی از گروهی از این امت گرفته که ستمکاران و قلدران زمین آنان را نمی‌شناسند. ولی ایشان نزد اهل آسمانها معروفند. آنان هستند که این اعضاء پراکنده را جمع می‌کنند و این

گفتم: بله ای مولای من امام علیه السلام فرمودند: آن چیزی که همراه تو است به من بده حبابه می‌گوید: سنگ را به آقا تقدیم کردم همانطوری که امیر المؤمنین علیه السلام با خاتم خود به آن سنگ مهر زد و نقش بست، امام مجتبی علیه السلام نیز چنین کرد.

حبابه می‌گوید: زمانی که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید، نزد امام حسین علیه السلام آمدم در حالی که ایشان در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و به من فرمودند: بیا نزدیک و برای من جا باز کردند و فرمودند: دلیل آنچه تو می‌خواهی موجود است، نشانه امامت را می‌خواهی؟ گفتم: آری ای آقای من، فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به او دادم و برایم مهری بر آن نهاد.

گوید: پس از آن خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمدم و تا آن جا پیر شده بودم که رعشه و لرزه گرفته بودم و سنم ۱۱۳ سال بود. دیدم آن حضرت در رکوع و سجود است و مشغول عبادت است و به من توجهی ندارد و من از دریافت نشانه امامت ناامید شدم و آن حضرت با انگشت سَبَّابَه خود به من اشارتی کرد و جوانیم برگشت.

گفتم: ای آقای من از دنیا چه اندازه گذشته و چه مقدار مانده‌است؟ فرمود: نسبت به آنچه گذشته، آری و آنچه مانده است، نه.

سپس به من فرمود: آنچه با خود داری بیاور، من آن سنگ را به آن حضرت دادم و برایم بر آن مهری نهاد و سپس نزد امام باقر علیه السلام آمدم و برایم مهری بر آن نهاد و سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم و بر آن مهری نهاد و پس از آن نزد امام کاظم علیه السلام آمدم و آن را برایم مهر کرد و سپس نزد امام

رضا علیه السلام آدمم و آن را برایم مهر کرد و حبابه و البیه پس از آن نه ماه زنده بود- چنان چه محمد بن هشام گفته است.

این روایت را کمال الدین با کمی اختلاف از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: که زمانی که حبابه خدمت امام سجاد علیه السلام آمد امام برای او دعا کرد پس خداوند جوانی او را برگرداند و به او اشاره‌ای کرد که او زمینه حمل و بارداری را هم پیدا کرد.

### توضیح روایت

#### شرطه الخمیس:

نیروهائی بودند که امام علیه السلام با آنها شرط کرده بود که تا پای جان حضور داشته باشند و امام هم در مقابل به آنها تعهد داده بود که بدون آنها به بهشت نرود، تعدادشان را بعضی ۶۰۰۰ نفر گفته‌اند و بعضی ۶۰۰۰۰ نفر گفته‌اند و خمیس از آن جهت به آنها گفته می‌شد که چون لشکر پنج قسمت می‌شد: مقدم، ساق، میمنه، میسره و قلب و این‌ها از جان گذشته بودند که یکی از آنها اصبح بن نباته است که از او سؤال شد: رهبری و امام علی علیه السلام در نظر شما چگونه بود؟ جواب می‌دهد: نمی‌دانم چه می‌گویند! اما مطمئناً به شما بگویم: جایگاه ایشان در نزد ما به گونه‌ای بود که همیشه دستمان به سلاح و نگاهمان به فرمان ایشان بود و که هر کس را که امر می‌کرد سر از تن او جدا می‌کردیم. در عرض فرمان امام فرمان احدی برای ما نافذ نیست چون فرمان امام همان فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و همان فرمان خدا است.

مَا تَرَى فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ آتَاسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ - لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَهُ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَةَ وَ يَنْصُبُونَ لِهَذَا الطِّفِّ عِلْمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ وَ لَا يَعْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ لَيَجْتَهِدَنَّ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَ أَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَ تَطْمِيسِهِ فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُورًا وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلوًّا فَقُلْتُ وَ مَا هَذَا الْعَهْدُ وَ مَا هَذَا الْخَيْرُ فَقَالَتْ حَدَّثَنِي أُمُّ أَيْمَنَ...

قَالَتْ زَيْنَبُ فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ أَبِي ع وَ رَأَيْتُ أَثَرَ الْمَوْتِ مِنْهُ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَه حَدَّثَنِي أُمُّ أَيْمَنَ بِكَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ فَقَالَ يَا بَنِيَّةَ الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثْتِكِ أُمُّ أَيْمَنَ وَ كَاتِي بَكِ وَ بِنَاتِ أَهْلِكَ سَبَايَا بِهِذَا الْبَلَدِ أَذْلَاءَ خَاشِعِينَ - تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَصَبْرًا صَبْرًا فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا لِلَّهِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٌّ غَيْرُكُمْ وَ غَيْرُ مُحِبِّكُمْ وَ شَيْعَتِكُمْ

نیز در کتاب: کامل الزیاره از پدر قدامه بن زائده روایت می‌کند که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: ای زائده! این طور بمن رسیده که گاه گاهی قبر حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟ گفتم: همین طور است که شنیده‌ای. فرمود: چرا این عمل را انجام می‌دهی، در صورتی که پیش سلطان خود منزلت و مقامی داری؟! همان سلطان تو که احدی را بر محبت و فضیلت و ذکر فضائل ما و آن حقی که از ما بر این امت واجب است وادار نمی‌کند.

گفتم: بخدا قسم منظور من از زیارت امام حسین علیه السلام غیر از خدا و رسول

۱۰. ام ایمن، محرم اسرار پیامبر اکرم ﷺ

كامل الزيارات عبیدُ اللّٰه بنُ الفضل بنِ مُحَمَّد بنِ هِلَال عَنْ سَعِيد بنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّد بنِ سَلَام الكوفیِّ عَنْ أَحْمَد بنِ مُحَمَّد الواسطیِّ عَنْ عیسیٰ بنِ أبی شیبَةَ القَاضیِّ عَنْ نُوح بنِ دَرَّاج عَنْ قُدَامَةَ بنِ زَائِدَةَ عَنْ أبیهِ قَالَ قَالَ عَلیُّ بنُ الحُسَینِ ع علیه السلام بَلَّغْنی یَا زَائِدَةُ أَنْكَ تَزُورُ قَبْرَ أبی عَبْدِ اللّٰهِ أَحیَانًا فَقُلْتُ إِنَّ ذَلكَ لَكَمَا بَلَغَكَ فَقَالَ لى فَلَیْمًا ذَا تَفْعَلُ ذَلكَ وَ لَكَ مَكَانٌ عِنْدَ سُلْطَانِكَ الَّذِی لَا یَحْتَمِلُ أَحَدًا عَلَی مَحَبَّتِنَا وَ تَفْضِیلِنَا وَ ذَكَرَ فَضَائِلِنَا وَ الْوَاجِبِ عَلَی هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حَقِّنَا فَقُلْتُ وَ اللّٰهُ مَا أُرِیدُ بِذَلكَ إِلَّا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا أَحْفِلُ بِسَخَطٍ مِنْ سَخَطٍ وَ لَا یَكْبُرُ فِی صَدْرِی مَكْرُوهٌ یَنَالُنِی بِسَبَبِهِ فَقَالَ وَ اللّٰهُ إِنَّ ذَلكَ لَكَذَلكَ یَقُولُهَا ثَلَاثًا وَ أَقُولُهَا ثَلَاثًا فَقَالَ أَبْشِرْ ثُمَّ أَبْشِرْ ثُمَّ أَبْشِرْ فَلَا تُخْبِرَنَّكَ بِخَبْرٍ كَانَ عِنْدِی فِی الثُّخْبِ الْمَخْزُونِ إِنَّهُ لَمَّا أَصَابَنَا بِالطَّفِّ مَا أَصَابَنَا وَ قُتِلَ أبی وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِهِ وَ حَمَلَتْ حَرَمُهُ وَ نِسَاؤُهُ عَلَی الْأَقْتَابِ یُرَادُ بِنَا الْكُوفَةَ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَیْهِمْ صَرَغی وَ لَمْ یُورُوا فِی عِظْمِ ذَلكَ فِی صَدْرِی وَ یَشْتَدُّ لَمَّا أَرَى مِنْهُمْ قَلْقَی فَكَادَتْ نَفْسِی تَخْرُجُ وَ تَبَيَّنَتْ ذَلكَ مِنِّی عَمَّتِی زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِیِّ الْكُوبَرِیِّ فَقَالَتْ مَا لِی أَرَكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ یَا بَقِیَّةَ جَدِّی وَ أبی وَ إِخْوَتِی فَقُلْتُ وَ كَیْفَ لَا أَجْزَعُ وَ أَهْلَعُ وَ قَدْ أَرَى سِیدِی وَ إِخْوَتِی وَ عُمُومَتِی وَ وُلْدَ عَمِّی وَ أَهْلِی مُضْرَجِینَ بِدِمَائِهِمْ مَرْمَلِینَ بِالْأَعْرَاءِ مُسَلِّبِینَ - لَا یُكْفَنُونَ وَ لَا یُورُونَ وَ لَا یُعْرَجُ عَلَیْهِمْ أَحَدٌ وَ لَا یَقْرَبُهُمْ بَشَرٌ كَأَنَّهُمْ أَهْلُ بَیْتِ مِنَ الدَّیْلَمِ وَ الْخَزَرِ فَقَالَتْ لَا یَجْزَعَنَّكَ

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹

مسخ بنی اسرائیل:

تعبیر مسخ به کار بردن چون خداوند اینها را به همان شکلی که آنها مسخ شدند، آفرید. نه اینکه بچه و از نسل آنها باشند. چون مسخ شده سه روز بیشتر نمی ماند.

ما دلالة الامامة:

این نشان می دهد که ایشان به امامت (نه چهارمین خلیفه) امیر المؤمنین اعتقاد داشت.

الامام لا یعزب عنه شیء یریده:

مرحوم مجلسی این عبارت را چنین تبیین می کنند:

یعنی چیزی از نظر امام پنهان نمی ماند و علم به چیزی برای او ممتنع نمی باشد چون مورد کرامت و عنایت خداوند است و چیزی جز آنچه خدا اراده کند اراده نمی کند.

إن فی الدلالة دلیلا:

مرحوم مجلسی برای کلام امام حسین علیه السلام "إن فی الدلالة دلیلا" چهار

احتمال مطرح می کنند:

"إن فی الدلالة دلیلا" هذا الکلام یحتمل وجوها:

الأول: أن المعنی أن ما رأیت من الدلالة من أبی و أخی تکفی لعلمک

بإمامتی لنصهم علی.

الثانی: أن المراد أن فیما جعله الله دلیلا علی إمامتی من المعجزات و البراهین

ما یوجب علمک بها.

الثالث: أن يكون المعنى أن في دلالتی علی ما فی ضمیرک دلالة علی الإمامة  
حيث أقول: إنک تريدین دلالتها.

الرابع: ما ذكره بعض الأفاضل أن " فی " بتشديد الياء خبر إن، و الدلالة اسمها  
و دليلا بدله " علی ما تريدین " صفة دليلا كقوله تعالى: " بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ  
".

۱. همان چیزی که از پدر و برادرم دیدی که با خاتم بر سنگ زده و برآن  
نقش بست، آن دلالتها دلیل بر امامت من است.

۲. خداوند عز و جل در من معجزاتی قرار داده که خواهی دید و این  
معجزات و کرامات سبب علم تو به امامت من می شود.

۳. من الآن می دانم که تو چه می خواهی و این قرائت من از آنچه در ضمیر  
تو است خود دلیل بر امامت من است.

۴. بعضی هم عبارت را به صورتی خوانده اند که الدلالة اسم إن و فی خبر  
آن و دلیل بدل باشد و علی ما تريدون صفت دلیل باشد.

اما ما مضی فنعم و اما ما بقی فلا:

مرحوم مجلسی این عبارت را چنین تبیین می کنند:

یعنی اینکه چقدر از دنیا گذشته است را شناخت داریم اما اینکه چقدر  
مانده است را نمی توانم به تو خبر دهم. حال این نتوانستن یا از این جهت  
است که آن از مختصات علم خداوند است یا از این جهت که خبر دادن از  
آنچه مانده مصلحت نیست.

وَ أَقْبَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ حَاضِنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ [فَقَالَتْ] يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا  
أُبْدَيْتُمْ حَسَدَكُمْ وَ نِفَاقَكُمْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ فَأُخْرِجَتْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ  
ام ایمن حاضنه ی رسول الله ﷺ به طرف حکام مدینه رو کرد و فرمود: ای  
ابوبکر چه زود درون خود را، حسادت و نفاق تان را آشکار کردید پس عمر  
دستور داد که از مسجد او را بیرون کنند و گفت: ما را به زنها چه کار است.

۸. ام ایمن، موثق ترین زن نزد حضرت فاطمه علیها السلام

فَلَمَّا نُجِيَ إِلَى فَاطِمَةَ علیها السلام نَفْسُهَا أُرْسِلَتْ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ وَ كَانَتْ أُوثِقَ نِسَائِهَا  
عِنْدَهَا وَ فِي نَفْسِهَا فَقَالَتْ يَا أُمَّ أَيْمَنَ إِنَّ نَفْسِي نُعِيَتْ إِلَيَّ فَادْعِي لِي عَلِيًّا فَدَعَتْهُ لَهَا  
وقتی که لحظات آخر عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلام شد، به دنبال ام ایمن  
که موثق ترین زنان نزد ایشان بود، فرستادند پس حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:  
من احساس می کنم که دیگر لحظات آخر عمر من است، برو علی را به نزد من  
بخوان پس چنین کردم.

۹. ام ایمن، شاهد فاطمه ی اطهر علیها السلام

مرحوم نمازی نقل می کند:

هی التی استشهدت بها الصدیق فی امر الفدک اما ردوا شهادتها لانها امرأة اعجمیا  
هنگامی که فدک را غصب کردند حضرت زهرا ی اطهر علیها السلام ایشان را به  
عنوان شاهد در امر فدک قرار دادند و شهادت ایشان را به خاطر اینکه زنی  
اعجمی است، نپذیرفتند.

<sup>۱</sup> ج ۸، ص ۵۵۷

گفت: سبت الله اقدامكم یعنی ثبت الله اقدامكم (چون حبشی‌ها بعضی حروف را نمی‌توانستند تلفظ کنند). پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: شما نمی‌خواهد (این جمله را) بگوئی و تشویق کنی! تعبیر کردن آن بر تو سخت است.

#### ۶. ام ایمن، پرستار رسول الله ﷺ

در کتاب شریف بحار الانوار در مورد ایشان آمده است<sup>۱</sup>:

و قال عبد المطلب لأم ایمن و کانت تحضن رسول الله ص یا برکه لا تغفلی عن ابنی فإن اهل الكتاب یزعمون أن ابنی نبی هذه الأمة  
عبد المطلب به ام ایمن در حالی که از پیامبر اکرم ﷺ در سنین کودکی نگهداری می‌کرد، فرمودند:

ای برکه از فرزندم غفلت نکن پس بدرستی که اهل کتاب اعتقاد دارند که او پیامبر این امت است.

#### ۷. ام ایمن، مدافع امیر المؤمنین علیه السلام

ایشان عمری را در دفاع از پیامبر اکرم گذراند و پس از پیامبر اکرم ﷺ هم مدافع امیر المؤمنین علیه السلام در برابر غاصبان خلافت بود، در بحار الانوار آمده است<sup>۲</sup> که زمانی که علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر به مسجد آوردند<sup>۳</sup> (به صورت ملبب: یقه گرفتن و کشاندن را گویند)

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۲

<sup>۲</sup> بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۶

<sup>۳</sup> در انصاب الاشراف هست که خلیفه گفت: بروید و علی را با خشونت تمام بیاورید

بیان مرحوم مجلسی در مورد عمر حبابه‌ی والیه: عمر او بنا بر آنچه تاریخ ائمه علیهم السلام اقتضا دارد ۲۳۵ و بلکه بیشتر از آن می‌باشد. فرض کنیم ایشان اواخر عمر شریف امام زین العابدین علیه السلام و اوائل امامت امام رضا علیه السلام برای گرفتن معجزه آمده باشد، در این صورت باید عمر او ۲۰۰ سال باشد.<sup>۱</sup>

بازگشت جوانی به ایشان: در نقل دیگری هست که در زمان امام رضا علیه السلام باز امام جوانی را به ایشان برگرداند و یک کفن و مقداری پول به او دادند و فرمودند: دیگر بیشتر از این نیاز پیدا نمی‌کنی و همین طور هم شد طولی نکشید که فوت کرد.

#### روایت تکمیلی

مرحوم کلینی روایتی دیگر را که کامل کننده‌ی این روایت است از داود بن قاسم جعفری نقل می‌کند<sup>۲</sup>:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَاسْتَوْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ فَدَخَلَ رَجُلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَ أَمْرَهُ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسَ مُلَاصِقًا لِي فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ هَذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ آبَائِي علیهم السلام فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ

<sup>۱</sup> .مرآة العقول، ج ۴، ص ۸۱

<sup>۲</sup> الكافي، ج ۱، ص ۳۴۷

فَأَنْطَبَعَتْ وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا ثُمَّ قَالَ هَاتِبَهَا فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَ فِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسُ فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَطْبَعَ فِيهَا فَأَنْطَبَعَ فَكَأَنِّي أَرَى نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةِ - الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ قَالَ لَا وَ اللَّهُ وَ إِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلَى رُؤْيَيْتِهِ حَتَّى كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌ لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِي قُمْ فَادْخُلْ فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ رَحِمَتْهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوْجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَائِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ إِسْحَاقُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ اسْمِهِ فَقَالَ اسْمِي مَهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سِمْعَانَ - بِنِ غَانِمِ ابْنِ أُمِّ غَانِمٍ وَ هِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ صَاحِبَةُ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ السَّبْطُ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام

ابی هاشم داوود بن قاسم جعفری گوید: من نزد ابی محمد (امام حسن عسکری عليه السلام) بودم، برای مردی یمنی<sup>۱</sup> اجازه ورود خواستند. مردی بلندقد و تنومند وارد شد و بر آن حضرت به امامت سلام داد و امام با پذیرائی به او جواب داد و دستور داد بنشیند و او پهلوی من نشست، و من با خود گفتم: کاش می دانستم این مرد کیست؟ امام عليه السلام فرمود: این از فرزندان آن زن اعرابیه

<sup>۱</sup> اهل یمن از همان ابتدا ولایتمدار و تابع شجره ملعونه‌ی اموی نبودند، خالد بن ولید به مدت شش ماه نزد آن‌ها رفت اما کسی به او اعتنا نکرد تا اینکه مولای متقیان عليه السلام رفتند، در فاصله‌ی یک روز قبائلی آمدند و اسلام آوردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده شکر بجا آوردند.

## جلسه چهل و نهم - ۹۴/۱۲/۱۱

بررسی شخصیت زنان ذکر شده در روایت هفتم

ادامه بررسی شخصیت ام ایمن

۴. ام ایمن، در کمال معرفت

ذهبی نقل می‌کند: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کردند، ام ایمن بسیار گریه می‌کرد، به او گفتند: چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفت: من خودم می‌دانستم که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت می‌کنند، گریه می‌کنم برای اینکه با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی قطع شد.

ایشان در این حد از معرفت است که اعتقاد کامل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به اینکه کلام ایشان وحی است، دارد و با رحلت ایشان مردم از این فیض محروم شدند، در مقابل هم کسی که در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بحث می‌کند و متعهی حج را قبول نمی‌کند، خارج شدن از احرام صلح حدیبیه را قبول نمی‌کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر می‌کنند قلم و دوات بیاورید بی احترامی به ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کند و کسانی را که پای منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احادیث حضرت را تقریر می‌کنند، نهی می‌کند که چرا هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنوی می‌نویسی؟! پیامبر هم بشر است و گاهی از روی عصبانیت حرفی می‌زند.

۵. ام ایمن، مدافع رسول الله صلی الله علیه و آله

ام ایمن در جبهه‌ها حضور فعال داشت و مسلمانان را به جهاد تشویق می‌کرد. در ادامه ذهبی می‌گوید: در جنگ حنین وقتی می‌خواست تشویق کند می‌

شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أَمْ أَيْمَنَ وَ نَفِدَتِ الصَّحْفَةُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَمَا لَوْ لَأَنَّكَ أَطْعَمْتَهَا لَأَكَلْتَ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكَ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمًا ﷺ فِي زَمَانِهِ.

امام محمد باقر ﷺ می‌فرماید: پیامبر اکرم ﷺ به فاطمه ﷺ گفت:

ای فاطمه! برخیز و آن ظرف غذا را بیاور. فاطمه برخاست و ظرف غذایی که در آن نان ترید شده - تکه تکه شده - همراه با گوشت بود آورد، و پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین به مدت سیزده روز از آن ظرف غذا می‌خوردند تا اینکه ام‌ایمن تگه‌ای از آن را در دست حسین دیده و پرسید: این طعام را از کجا آورده‌ای؟ و آن حضرت در پاسخ فرمود:

چند روزی است که از این غذا می‌خوریم. ام‌ایمن نزد حضرت فاطمه ﷺ آمد و گفت: هر چه در نزد من باشد از آن شما و فرزندان شماست اما اگر در نزد شما چیزی باشد آیا ام‌ایمن نمی‌تواند قسمتی از آن را داشته باشد و سهمی ندارد؟! پس مقداری از آن غذا را به ام‌ایمن داد و چون وی از آن طعام خورد، ظرف غذا ناپدید گردید و پیامبر ﷺ در این باره به فاطمه ﷺ فرمود: اگر از این غذا به ام‌ایمن نداده بودی، همانا شما تا روز قیامت می‌توانستید از آن غذا مصرف نمایید.

امام باقر ﷺ گوید: آن ظرف هم اکنون نزد ماست و قائم آل محمد ﷺ در زمان خود آن را ظاهر نموده و از طعامش مصرف خواهد نمود.

مرحوم مجلسی این روایت را از نظر سند تضعیف می‌کند و به تقویت متن آن به آوردن نقل‌هائی به همین مضمون از زمخشری و راوندی و مرحوم عیاشی می‌پردازد، اما به نظر ما سند هم اشکالی ندارد.

صاحب سنگریزه‌ای است که پدرانم با خاتم خود بر آن نهاده‌اند و نقش بسته است و آن را با خود آورده است تا من هم آن را مهر کنم، سپس فرمود: آن را بیاور یک سنگ کوچکی در آورد که در یک طرفش محل صافی بود، امام عسکری ﷺ آن را گرفت و مهرش را بیرون آورد و بر آن زد و نقش برداشت، گویا هم اکنون نقش مهر او را در آن سنگ می‌نگرم (الحسن بن علی) به آن یمنی گفتم: آن حضرت را هرگز پیش از این دیده بودی؟

گفت: نه به خدا من روزگاری است کمال شوق را داشتم که او را ببینم و گویا همین اکنون جوانی که او را در این جا نمی‌بینم نزد من آمد و گفت: برخیز و داخل شو و من داخل شدم.

سپس آن یمنی برخاست و می‌گفت: رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان و ذریه‌ای که همه از یک دیگرید، من به خدا گواهم که حق تو واجب است چون وجوب حق امیر المؤمنین ﷺ و امامان بعد از او ﷺ و رفت و دیگر من او را ندیدم.

ابو اسحق جعفری گوید: من از او نامش را پرسیدم، گفت: نامم (مهجع) پسر صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم پسر ام غانم و آن، زن عرب بیابانی از یمن بود و صاحب سنگریزه‌ای است که امیر المؤمنین ﷺ و اولادش تا امام رضا ﷺ بر آن مهر زدند.

طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ السَّبْطُ إِلَيَّ وَ قَتَّ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ

ابی الحسن دومی که در روایت آمده است مراد کدام یک از ائمه ﷺ می-

باشد.

در اصطلاح روایتی ابو الحسن اول امام کاظم علیه السلام است و ابو الحسن ثانی امام رضا علیه السلام و ابو الحسن ثالث امام هادی علیه السلام است اما در دعای توسل پنج امام کنیه آنان ابو الحسن است امیر المؤمنین و امام زین العابدین علیهما السلام هم کنیه ابو الحسن دارند اما مصطلح روایتی نیست.

### بیان مرحوم مجلسی:

ابو الحسن در این روایت امام رضا علیه السلام یا امام هادی علیه السلام؟ چنانچه بگوئیم مراد از ابو الحسن در روایت ابو الحسن ثالث امام هادی علیه السلام باشد اعم از این است که سنگ‌ها را خود حبابه نزد ائمه برای مهر زدن برده باشد یا فرزندانش برده باشند.

آیا این جریان تنها برای یک زن اتفاق افتاده است یا برای چند نفر؟

مرحوم طبری در کتاب اعلام الوری این روایت را نقل می‌کند بعد از ابو عبدالله عیاش نقل می‌کند که این ام غانم صاحب سنگریزه‌ها غیر از حبابه‌ی والیه اسدیہ دختر جعفر است و حبابه‌ی والیه هم غیر از آن صاحب سنگریزه‌های اولی می‌باش که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است پس او ام سلیم وارث کتاب‌ها است پس این زنان سه نفر هستند.<sup>۱</sup>

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۸۴

حضرت فرا رسید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا سر مبارک امام حسین علیه السلام را تراشیدند و به وزن موی سرش نقره صدقه دادند و برای آن بزرگوار عقیقه یعنی گوسفند قربانی کردند.

سپس ام ایمن امام حسین علیه السلام را مهیا کرد و در میان بُرد (بضم باء و سکون راء) رسول خدا پیچید و به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ام ایمن فرمود:

مرحبا به حامل و محمول! یعنی مرحبا به حمل کننده (تو) و حمل شونده (امام حسین علیه السلام) ای ام ایمن! این تعبیر همان خوابی است که دیدی!! و...

### ۳. ام ایمن، مورد عنایت حضرت فاطمه علیها السلام

و همچنین در کتاب شریف کافی آمده است<sup>۱</sup>:

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِفَاطِمَةَ علیها السلام يَا فَاطِمَةُ قَوْمِي فَأَخْرَجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً<sup>۲</sup> فِيهَا تَرِيدٌ وَ عَرَاقٌ يَقُورُ فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتْ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مِنْذُ أَيَّامِ فَاتَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَتْ يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمَّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَاتِمًا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ لَوْلَدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمَّ أَيْمَنَ مِنْهُ

۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۰

۲ ظرف غذای پنج نفره را گویند



جلسه چهل و هشتم - ۹۴/۱۲/۱۰

بررسی شخصیت زنان ذکر شده در روایت هفتم

ادامه بررسی شخصیت حبابه‌ی والیه

مرحوم خوئی هم بعد از اینکه از شیخ طوسی نقل می‌کنند که حبابه‌ی والیه از اصحاب امام حسن علیه السلام و امام باقر علیه السلام است و از برقی نقل می‌کند که ایشان از امیر المؤمنین علیه السلام و از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، در مورد ایشان دو مطلب را نقل می‌کنند<sup>۱</sup>:

عدها الشیخ فی رجاله (تارة) فی أصحاب الحسن ع و آخری فی أصحاب

الباقر علیه السلام

و عدها البرقی ممن روی عن أمير المؤمنين علیه السلام و عن أبي جعفر علیه السلام

و قال الکشی

۱- محمد بن مسعود قال: حدثني جعفر بن أحمد قال: حدثني العمركي، عن

الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن عنبسة بن مصعب و علي بن

المغيرة، عن عمران بن ميثم قال: دخلت أنا و عباية الأسدی علی امرأة من بنی

أسد يقال لها حباية الوالیه فقال لها عباية: تدرين من هذا الشاب الذي هو معي؟

قالت: لا قال: مه ابن أخيك ميثم، قالت إی و الله إی و الله ثم قالت: أ لا أحدثکم

بحديث سمعته من أبي عبد الله الحسين بن علي علیه السلام قلنا: بلى قالت: سمعت

<sup>۱</sup> معجم رجال الحديث، مرحوم خوئی، ج: ۲۳، ص: ۱۸۵

فَلَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام الْحُسَيْنِ علیه السلام فَكَانَ يَوْمَ السَّابِعِ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَحَلِقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوَرْنِ شَعْرِهِ فِضَّةً وَ عَقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ مَرْحَبًا بِالْحَامِلِ وَ الْمَحْمُولِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَاكَ.

در کتاب: امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود:

همسایگان ام ایمن بحضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند:

یا رسول الله! ام ایمن شب گذشته از شدت گریه خواب نرفت، وی

همچنان گریه میکرد تا اینکه شب را صبح نمود!! پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله بسراغ ام

ایمن فرستاد، هنگامی که وی بحضور پیامبر اکرم مشرف شد آن حضرت به او

فرمود: خدا چشم تو را گریان نکند، برای چه گریستی!؟

گفت: یا رسول الله دیشب خواب بسیار بزرگ و خطرناکی دیدم و بدین

جهت تا صبح اشک ریختم، فرمود: خواب خود را برای رسول خدا شرح بده،

چون که خدا و رسول دانانترند، گفت: یا رسول الله برای من ناگوار است که

خواب خود را بگویم، فرمود: تعبیر خواب تو این طور که گمان میکنی نیست،

آن را برای رسول خدا شرح بده.

گفت: در شب گذشته دیدم گویا: بعضی از اعضای تو در میان خانه من

افتاده است!! فرمود: ای ام ایمن چشم تو بخواب برود، فاطمه حسین را خواهد

زائید و تو حسین را پرورش و شیر خواهی داد. بدین تعبیر بعضی از اعضای

من در خانه تو خواهد بود.

موقعی که حضرت زهراء علیها السلام امام حسین علیه السلام را زائید و روز هفتم آن

الحسين بن علي عليه السلام يقول: نحن و شيعتنا على الفطرة التي بعث الله عليها محمدا صلى الله عليه وآله و سائر الناس منها برآء، و كانت قد أدركت أمير المؤمنين عليه السلام و عاشت إلى زمن الرضا عليه السلام على ما بلغني و الله أعلم .

٢- حمدويه عن محمد بن عيسى، عن ابن نجران، عن إسحاق بن سويد الفراء، عن إسحاق بن عمار، عن صالح بن ميثم قال: دخلت أنا و عباية الأسدي على حباية الوالبية فقال لها: هذا ابن أخيك ميثم قالت: ابن أخي و الله حقا أ لا أحدثكم بحديث عن الحسين بن علي عليه السلام؟ قلنا: بلى قالت: دخلت عليه و سلمت فرد السلام و رحب ثم قال: ما أبطأك عن زيارتنا و التسليم علينا يا حباية؟ قلت: ما أبطأني عنك إلا علة عرضت قال و ما هي؟ قالت فكشفت خماری عن برص قالت فوضع يده على البرص و دعا فلم يزل يدعو حتى رفع يده و قد كشف الله ذلك البرص

ثم قال: يا حباية إنه ليس أحد على ملة إبراهيم في هذه الأمة غيرنا و غير شيعتنا و من سواهم منها برآء .

و قال الشيخ (قدس سره):

و قصته (الرضا عليه السلام) مع حباية الوالبية صاحبة الحصاة التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السلام و قال لها من طبع فيها فهو إمام و بقيت إلى أيام الرضا عليه السلام فطبع فيها و قد شهدت من تقدم من آبائه و طبعوا فيه و هو آخر من لقيتهم و ماتت بعد لقائها إياه و كفنها في قميصه، الغيبة: في الكلام على الواقعة في ذيل الروايات الرادة عليهم، الحديث

١. عمران بن ميثم گفت: من و عبايهی اسدی به ملاقات زنی از بنی اسد که

خادم دختر پیامبرت بوده ام؟! علی بن معمر گوید: در این حال دلوی آب از آبهای بهشتی برای او فرود آمد، پس بعد از نوشیدن از آن آب، تا هفت سال گرسنه نشد و چیزی نخورد.

٢. ام ایمن، پرستار سید الشهداء عليه السلام

مرحوم مجلسی در بحار الانوار نقل می کند<sup>١</sup>:

لی، الأمالی للصدوق أبی عن سعد بن عبد الله عن البرقی عن محمد بن عیسی و أبی إسحاق النهأوندی عن عبید الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله عليه السلام قال: أقبل جیران أم ایمن إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا یا رسول الله إن أم ایمن لم تنم البارحة من البكاء لم تزل تبکی حتى أصبحت قال فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أم ایمن فجاءته فقال لها یا أم ایمن لا أبکی الله عینک إن جیرانک أتونی و أخبرونی أنك لم تزل اللیل تبکین أجمع فلما أبکی الله عینک ما الذی أبکاک قالت یا رسول الله رأیت رؤیا عظيمة شديدة فلم أزل أبکی اللیل أجمع فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله فقصیها علی رسول الله فإن الله و رسوله أعلم فقالت تعظم علی أن أتکلم بها فقال لها إن الرؤیا لیست علی ما ترى فقصیها علی رسول الله قالت رأیت فی لیلتی هذه كأن بعض أعضائک ملقی فی بیتی فقال لها رسول الله ص نامت عینک یا أم ایمن تلید فاطمة عليها السلام الحسین عليه السلام فتربینه و تلیننه فیکون بعض أعضائی فی بیتک

<sup>١</sup> بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٤٢

بود نداشت، لذا از مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد، در بین راه آب او تمام و تشنگی بر او غلبه کرد پس دستان خود را به سوی آسمان بلند کرده و گفت:

پروردگارا! من خدمتکار حضرت فاطمه علیها السلام هستم، آیا می‌خواهی مرا به واسطه عطش و در حال تشنگی بمیرانی؟ در این حال خداوند متعالی دلوی آب از آسمان برای او فرستاد و او از آن آب نوشید و هفت سال از آب و غذا بی‌نیاز گردید، و مردم او را در روز بسیار گرم به دنبال کارهایی می‌فرستادند ولی او هرگز تشنه نمی‌شد

المناقب لابن شهر آشوب علی بن معمر قال: خَرَجْتُ أُمُّ أَيْمَنَ إِلَى مَكَّةَ لَمَّا تُوَفِّيَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ قَالَتْ لَا أَرَى الْمَدِينَةَ بَعْدَهَا فَأَصَابَهَا عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي الْجُحْفَةِ حَتَّى خَافَتْ عَلَى نَفْسِهَا قَالَ فَكَسَرَتْ عَيْنَيْهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَتْ يَا رَبُّ أَعْطِشْنِي وَ أَنَا خَادِمَةٌ بِنْتِ نَبِيِّكَ صلی الله علیه و آله قَالَ فَنَزَلَ إِلَيْهَا دَلْوٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ فَشَرِبَتْ وَ لَمْ تَجْعُ وَ لَمْ تَطْعَمْ سَبْعَ سِنِينَ

علی بن معمر روایت کرده:

ام ایمن پس از رحلت حضرت فاطمه علیها السلام گفت: نمی‌توانم جای فاطمه علیها السلام را در مدینه خالی ببینم. و لذا از مدینه خارج و به سوی مکه حرکت کرد، در بین راه، در محلی به نام «جحفه» عطش و تشنگی شدیدی بر او غلبه کرد به طوری که ترسید که مبادا در اثر تشنگی از دنیا برود، پس چشمان خود را به آسمان دوخته عرضه داشت: خداوندا! آیا مرا تشنه می‌گذاری در حالی که من

به آن حبابه‌ی والیه گفته می‌شد رفتیم. عبایه گفت: آیا این جوانی که همراه من است می‌شناسی؟ حبابه گفت: نه نمی‌شناسم. عبایه گفت: او پسر برادر تو می‌شم است. حبابه گفت: ای والله ای والله نمی‌خواهید برای شما حدیثی که خودم از امام حسین علیه السلام شنیدم نقل کنم. گفتیم: بله حبابه گفت: از امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمودند: ما و شیعیان ما بر همان فطرت توحید و خداشناسی هستیم که خداوند عز و جل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای همان فرستاد و سائر مردم از آن محروم هستند.

پس از نقل روایت محمد بن مسعود می‌گوید: ایشان امیر المؤمنین علیه السلام را درک کرده و بنا بر آنچه که برای من نقل شده تا زمان امام رضا علیه السلام زندگی کرد. ۲. صالح بن میثم گفت: من و عبایه به ملاقات حبابه‌ی والیه رفتیم. گفتیم: این پسر برادر تو می‌شم است. حبابه گفت: نمی‌خواهید برای شما حدیثی از حسین بن علی علیه السلام نقل کنم؟ گفتیم: بله

حبابه گفت: روزی خدمت امام حسین علیه السلام رفتم و بر ایشان سلام دادم. ایشان از من استقبال کرده و به من خوش آمد گفتند و بعد فرمودند: چه چیز تو را از زیارت و سلام بر ما منع کرده است؟ گفتیم: بیماری بر من عارض شد که نتوانستم خدمت شما بیایم. ایشان فرمودند: آن چیست؟ پوشه‌ی صورت را برداشتم که آثار برص در چهره و صورتم نمایان شد. امام علیه السلام دست بر روی برص گذاشته و دعا کردند و سپس دستشان را برداشتند و خداوند آن برص را از من برطرف کردند.

بعد فرمودند: کسی غیر از ما و شیعیان ما بر ملت و دین ابراهیم علیه السلام نیست

و غیر ما از آن محروم‌اند.

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

قصه‌ی امام رضا علیه السلام با این زن که صاحب سنگریزه‌ها بود که امیر المؤمنین علیه السلام با خاتم خود بر آن نقش بست و به او فرمودند که هر که چنین توانست انجام دهد او امام است، قصه‌ای معروف است و امام رضا علیه السلام آخرین امامی بود که این زن با او ملاقات کرد و پس از ملاقات با امام رحلت کرد و امام پیراهن خود را به عنوان کفن به ایشان دادند.

#### نتیجه

از آنچه ذکر شد معلوم شد که ایشان شخصیتی مجهول و عادی نیست و موفق به ملاقات هشت امام معصوم علیهم السلام شده و مورد توجه ائمه علیهم السلام بوده است لذا شایستگی این را دارد که جزء رجعت‌کنندگان و در رکاب امام زمان علیه السلام در حیطة وظایف محوله به آن‌ها باشد.

#### چهارم) ام ایمن (نام او برکة)

ام ایمن یکی از کسانی است که در روایت جزء اصحاب امام زمان علیه السلام ذکر شده است. ایشان شخصیتی مقبول‌الطرفین (شیعه و سنی) است. ایشان اهل حبشه می‌باشد که مدت‌ها کنیز حضرت عبدالمطلب علیه السلام و پس از او حضرت عبدالله علیه السلام بود و پس از ایشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث رسید و تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج نکرده بودند کنیز ایشان بودند و پس از آن پیامبر ایشان را آزاد کردند. سرپرستی دوران کودکی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و امام حسین علیه السلام را به عهده داشت و جزء اولین زنان مهاجر و همسر شهید و مادر شهید می‌باشد، فرزند ایشان ایمن در جنگ ثقیف که خیلی‌ها فرار کردند ایستادگی کرد و به شهادت رسید و همسر دوم ایشان هم جناب زید (پدر اسامه) در جنگ موته به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

#### ۱. ام ایمن، مورد عنایت حق، به محبت حضرت فاطمه علیها السلام

روایت زیر را که هم شیعه و هم اهل سنت نقل کرده‌اند (اگرچه آنان بعضی آن را از جهت سیاسی بیان نکرده‌اند) بیانگر شخصیت و موقعیت این زن می‌باشد:

الخرائج و الجرائح روى أن أم أيمن لما توفيت فاطمة علیها السلام حلفت أن لا تكون بالمدينة إذ لا تطيق أن تنظر إلى مواضع كانت بها فخرجت إلى مكة فلما كانت في بعض الطريق عطشت عطشاً شديداً فرفعت يديها قالت يا رب أنا خادمة فاطمة علیها السلام تقتلني عطشاً فأنزل الله عليها دلواً من السماء فشربت فلم تحنج إلى الطعام و الشراب سبع سنين و كان الناس يبعثونها في اليوم الشديد الحر فمما يصيبها عطش

قطب‌الدین راوندی گوید روایت شده<sup>۲</sup>:

وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود ام ایمن سوگند خورد که در مدینه نماند، زیرا طاقت دیدن آن مواضع و محل‌هایی که فاطمه علیها السلام را در آنجا دیده

<sup>۱</sup> سیر اعلام النبلا، ذهبی، ج ۲، ص ۲۲۵

<sup>۲</sup> سند ندارد، یک بحثی در فقه مطرح است که آیا تسامح در ادله‌ی سنن شامل مکروهات، فتاوی‌ی فقهی، وقایع و فضائل هم می‌شود، مرحوم شهید بحثی دارند. مشکلی ندارد مخصوصاً که فضائل خود علمای اهل سنت هم مطرح کردند.